

مرد غیرتمند ایرانی

(سیری کوتاه در زندگانی ابولؤلؤ)

به ضمیمهٔ حدیث احمد بن اسحاق قمی

مهدی آقابابایی

**مشخصات کتاب:**

نام کتاب: مرد غیرتمند ایرانی (سیری کوتاه در زندگانی ابولؤلؤ)

به ضمیمه حدیث احمد بن اسحاق قمی

نویسنده: مهدی آقابابایی

انتشارات: نورالهیات

چاپ: اول، بهار ۱۴۰۱

قطع: رقعی / ۶۴ صفحه

صفحه آرای و حروف چینی: مهدی آقابابایی

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۴۳۲۳-۵-۸

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## فهرست

- مقدمه ..... ۷
- فصل اول: روایات بیزاری از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) ..... ۹
- فصل دوم: عظمت و شناخت ابولؤلؤ ..... ۱۱
- الف: شجاع الدین فیروز ابولؤلؤ کیست؟ ..... ۱۱
- ب: ازدواج ابولؤلؤ پس از کشتن خلیفه ..... ۱۱
- ج: قدمت تاریخی بقعه و بارگاه او ..... ۱۱
- د: وصیت امامزاده عزالدین مبنی بر دفن شدن در آن بارگاه ملکوتی ..... ۱۳
- فصل سوم: سخنان علماء و بزرگان درباره ابولؤلؤ ..... ۱۴
- الف: سخنان صاحب مشارق انوار الیقین ..... ۱۴
- ب: سخنان صاحب ریاض العلماء ..... ۱۴
- ج: سخنان قاضی سید نور الله شوشتری ..... ۱۶
- فصل چهارم: خبر داشتن حضرت علی (علیه السلام) از اقدام ابولؤلؤ ..... ۱۷
- الف: شان و مقام جناب ابولؤلؤ در لسان روایات اهل بیت ..... ۱۷
- ب: اطلاع امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اقدام جناب ابولؤلؤ ..... ۱۹
- فصل پنجم: سؤالات و شبهات درباره ابولؤلؤ ..... ۲۱
- ۱- خود کشی ابولؤلؤ ..... ۲۱
- ۲- اتهام مجوسیّت و یا نصرانیت به جناب ابولؤلؤ ..... ۲۴
- ۳- ادله علمای شیعه در اثبات ایمان و اخلاص جناب ابولؤلؤ دلیل وجدانی و شاهد درونی: ..... ۲۵
- ۱- اوصاف نامبرده برای ابولولوء در روایت احمد بن اسحاق قمی... ۲۶
- ۲- ارتکاز ذهنی مؤمنین و محبین اهل بیت (علیهم السلام) ..... ۲۶
- ۳- اخبار امیرالمؤمنین بر استحقاق بهشت برای جناب ابولولوء .. ۲۷
- ۴- حضور جناب ابولولوء در نماز جماعت مسجد مدینه ..... ۲۸

- ۵- طلب رحمت از خداوند برای ابولولوء از سوی حذیفه بن یمان  
 صحابی رسول الله ..... ۲۹
- ۶- مسلمان بودن دختر ابولولوء ..... ۲۹
- ۷- خونخواهی امیرالمؤمنین نسبت به خون دختر ابولولوء ..... ۳۰
- ۸- .. ارتباط ابولولوء با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خواص از یاران حضرت ... ۳۱
- ۹- تکریم و بزرگداشت مرقد و بارگاه آن بزرگوار از قدیم الایام در بین  
 شیعیان و علمای شیعه ..... ۳۲
- فصل ششم: زیارت مراجع تقلید و سایر علماء از بارگاه ابولؤلؤ ..... ۳۴
- فصل هفتم: فوت عمر بن الخطاب ..... ۳۵
- الف: جواز قصاص عمر بن خطاب به فتوای اهل سنت ..... ۳۵
- ب: چگونگی فوت خلیفه ..... ۳۵
- ج: نامه جناب ابولؤلؤ به عمر بن الخطاب ..... ۳۶
- د: خواب دیدن عمر ..... ۳۷
- ه: سخنان صاحب ناسخ التواریخ ..... ۳۸
- خبر کشته شدن عمر بن الخطاب به دست ابولؤلؤ در سال ۲۳ ق.ه .. ۳۸
- فصل هشتم: ابولؤلؤ پس از قتل عمر چگونه به کاشان آمد ..... ۴۵
- فصل نهم: روز قتل عمر ..... ۴۶
- قائلین به روز نهم ربیع الاول به عنوان روز قتل عمر ..... ۴۶
- قائلین به روز ۲۶ و ۲۷ ذی الحجه به عنوان روز قتل عمر ..... ۴۶
- حدیث احمد بن اسحاق قمی ..... ۴۷
- ترجمه حدیث ..... ۵۴
- منابع و مآخذ ..... ۶۳

## مقدمه

از آنجا که تاریخ صدر اسلام عموماً بر گرفته از منابع و متون عامه بوده و در این بین تحریفات و برداشت‌های غیر صحیح و مغرضانه حتی نسبت به شخصیت‌های ممتاز تاریخ از شخصیت رسول مکرم اسلام ﷺ گرفته تا سایر بزرگان تاریخ اسلام به وفور به چشم می‌خورد از این رو بدیهی است که در نزد این طیف، چگونه دیدگاه و نظری نسبت به شخصی چون جناب ابولؤلؤ قاتل خلیفه دوم اعمال گردد. و در يك جمله در نزد عامه، مبعوض‌ترین افراد جناب ابولؤلؤ می‌باشد.

مجموعه حاضر تلاشی بس اندک در خور وسیع این کمترین است تا با وجود همه نواقص و کاستی‌ها و موانع فوق از لابلائی متون روایی، حدیثی و تاریخی اعم از منابع شیعه و سنی، شناخت اجمالی در احوال آن بزرگوار ارائه نماییم.

شخصیتی که در حقیقت با اقدام بزرگ خویش قلب مقدس حضرت صدیقه طاهره و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) را خشنود ساخت و نفرین حضرت زهرا (علیها السلام) را نسبت به او که خطاب به وی فرمود: «خداوند شکمت را پاره کند» محقق ساخت.

رسول خدا برای مؤمنین راستین در تمام ابعاد زندگی الگو و مقتدای بسیار پسندیده‌ای است.<sup>۱</sup>

نهم ربیع الاول يك عمل احساسی و اختراعی شیعه نیست، بلکه بر  
گزاری مجالس جشن و سرور در نهم ربیع الاول يك عمل اعتقادی و اصولی  
با پیروی از رسول خدا و ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشد؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله)  
نخستین کسی بود که به امر خداوند متعال روز نهم را روز جشن و سرور  
اعلان کرد و بدان عمل نمود. و به خاطر عظمت این روز که عید نامیده  
شده علمای بزرگوار شیعه، یکی از اعمالی را که بدان تأکید نموده اند غسل  
این روز می باشد.

ربیع الاول ۱۴۳۳ ق

مهدی آقابابایی

اصفهان



## فصل اول: روایات بیزاری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام

شایسته است خوانندگان محترم قبل از ورود در اصل متن، تاملی دقیق در روایات ذیل نمایند تا به اهمیت اقدام منحصر به فرد آن بزرگوار بیش از پیش واقف گردند.

۱- قال رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند:

هر کس از لعنت نمودن کسی که خداوند او را لعنت نموده خودداری نماید، لعنت خداوند بر او باد.<sup>۱</sup>

۲- امام زین العابدین علیه السلام فرموده اند:

هر کس جبت و طاغوت را در هر روز يك مرتبه لعن کند ، خداوند متعال هفتاد هزار هزار (هفتاد میلیون) حسنه براي او بنویسد و هفتاد هزار هزار گناه از او محو کند و هفتاد هزار هزار درجه برای او بلند کند و هر کس در شب يك مرتبه لعن کند برای او همین اجر و پاداش است.<sup>۲</sup>

۳- امام صادق علیه السلام فرموده اند:

هر کس گناه شمارد لعن بر کسانی که مورد لعن خداوند قرار گرفته اند پس لعنت خدا بر او باد.<sup>۳</sup>

۴- امام صادق علیه السلام فرموده اند:

دروغ می گوید کسی که گمان می کند ما را دوست دارد ولی از دشمنان ما براءت نمی جوید.<sup>۴</sup>

---

۱ . بحار الانوار، ج ۲ ، ص ۲۰۲ .

۲ . شفاء الصدور، ج ۲ ، ص ۳۷۲ .

۳ . رجال کشی ، ص ۵۲۸ .

۴ . بحار الانوار، ج ۲۷ ، ص ۵۷ .

۵- امام صادق (علیه السلام) فرموده اند:

هر کس در کفر دشمنان ما (اهل بیت (علیهم السلام)) و کسانی که به ما ظلم کرده اند شک کند او خود کافر است.<sup>۱</sup>

۶- امام رضا (علیه السلام) فرموده اند:

کمال و نهایت دین در ولایت و دوستی ما و برائت از دشمنان ما است.<sup>۲</sup>

---

۱ . بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۳۷ .

۲ . بحار الانوار ج ۲۷ ص ۵۸ .

## فصل دوم: عظمت و شناخت ابولؤلؤ

### الف: شجاع الدین فیروز ابولؤلؤ کیست؟

نام اصلی آن بزرگوار فیروز و کنیه اش ابولؤلؤه (به علت داشتن دختری به نام لولوه که بعدها به علت سهولت و آسانی تلفظ به ابولؤلؤ مشهور گردیده) و لقبش «شجاع الدین» (به سبب شجاعت منحصر به فرد وی در آن اقدام بزرگ) بوده است. اصلیت وی ایرانی و زادگاهش شهر نهاوند بوده است.<sup>۱</sup>

### ب: ازدواج ابولؤلؤ پس از کشتن خلیفه

مرحوم علامه عظیم الشان نورانی ماندرانی در کتاب شریف «شجره طوبی» ص ۱۰۷ می نویسد:

در میان شیعه معروف است که ابولؤلؤ بعد از زخم زدن آن نابکار به خدمت امیرمؤمنان (علیه السلام) آمد و قتل عمر را نقل نمود حضرت به اعجاز او را کاشان فرستاد و دختر قاضی کاشان را به او دادند و از آن فرزندان صالحی به وجود آمد.<sup>۲</sup>

### ج: قدمت تاریخی بقعه و بارگاه او

به اتفاق نظر کارشناسان میراث فرهنگی، بقعه و بنایی که هم اکنون بر فراز قبر آن بزرگوار در خارج شهر کاشان و در نزدیکی باغ فین کاشان

---

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۲۱۳ و آسیاب تبری، ص ۶ و ۷.

۲. حکمت عید الزهرا (علیها السلام)، ص ۱۸۳.

خودنمایی می‌کند، به جا مانده از معماری سبک ایلخانی مغول یعنی بین ۸۰۰-۷۰۰ سال قبل می‌باشد، و نیز در بازدید دقیقی که اخیراً یکی دیگر از کارشناسان میراث فرهنگی شهرستان کاشان به عمل آورد و تعجب و حیرت بیشتری را بر انگیخت نکته‌ای مهم بود که وی اینگونه ابراز داشتند:

«با توجه به اسناد و مدارک معتبر از کاوش‌ها و تحقیقات تاریخی

پیرامون ابنیه و اماکن دارای قدمت در این شهرستان، در سال ۱۱۹۲ هجری قمری یعنی حدود ۲۳۳ سال قبل، زلزله مهیب و ویران کننده‌ای به وقوع می‌پیوندد که طبق مدرک فوق، شهر به کلی ویران شده و از هر ۸۰۰ نفر ۶۰۰ نفر آن کشته و ۲۰۰ نفر متواری گشته‌اند و این در حالی است که در اوایل همان قرن نیز زلزله‌ای دیگر شبیه این زلزله که حدود ۳۳۰ سال قبل بوده به وقوع پیوسته است، اما با توجه به این که تقریباً کلیه ابنیه و اماکن تاریخی کاشان که بر اثر آن دو زلزله تخریب و یا در معرض تخریب قرار گرفته، اما عجیب این است که این بنای منحصر به فرد بدون هیچ گونه تزلزل و باز سازی اساسی همچنان از جمله استوارترین و محکم‌ترین سازه‌های معماری سبک قدیم بوده و می‌باشد.» و این علی‌رغم کم لطفی‌ها و بعضاً دشمنی‌هایی بوده است که در زمان‌های گذشته و به خصوص در زمان سلاطین جور و ظلم در بی‌اعتنایی به این مکان و یا حتی اقدامات زمینه ساز در جهت تخریب این مکان به عمل آمده است.

شایان توجه بیشتر اینکه در دیداری که اخیراً با مسئول میراث فرهنگی شهرستان کاشان و معاونت فنی میراث فرهنگی کشور جناب مهندس امینیان صورت پذیرفت، ایشان اظهار داشتند که دلائلی قوی در دست است که تأیید می‌کند پایه گذاری اصلی بنای بقعه ابولؤلؤ به قرن دوم و یا

سوم قمری یعنی حدوداً ۱۱۰۰ - ۱۲۰۰ سال قبل (یعنی از زمان ائمه معصومین علیهم‌السلام) صورت پذیرفته است. که مطلب فوق، شاهد دیگری است بر قدمت و اصالت غیر قابل انکاری بر نزدیکی و اتصال این مکان و صاحب این قبر شریف به زمان ائمه معصومین علیهم‌السلام و تکریم و احترامی که از قدیم الایام در بین مؤمنین و متشرّعه نسبت به این مکان و بقعه و بارگاه موجود بوده است.<sup>۱</sup>

**د: وصیت امامزاده عزالدین مبنی بر دفن شدن در آن بارگاه ملکوتی**  
از نکات حائز اهمیتی که تامل و توجه هر زائری را بر می‌انگیزد اینکه یکی از اولاد و نوادگان امام زین العابدین علیه‌السلام متوفای سال ۹۴۶ هـ ق که در عصر خود عالم و فقیهی بزرگ محسوب می‌گردیده به وصیت خود، مدفن و مزار خود را پائین پای قبر مطهر جناب ابولؤلؤ و در آستانه ورودی زیارت وی قرار داده است، که هم اکنون نیز محل زیارت زوّار مرقد جناب ابولؤلؤ می‌باشد. که این گویای مقام رفیع و عظمت شان جناب ابولؤلؤ در نزد آن بزرگوار بوده است که او را به چنین وصیتی ترغیب نموده است.<sup>۲</sup>

---

۱. آسیاب تبری، صص ۴۰ تا ۴۲.

۲. آسیاب تبری، ص ۴۵.

## فصل سوم: سخنان علماء و بزرگان درباره ابولؤلؤ

### الف: سخنان صاحب مشارق انوار الیقین

صاحب رجب برسی حلی در کتاب «مشارق انوار الیقین فی حقایق کشف اسرار امیرالمؤمنین (علیه السلام)» در باب تتمه اسرار امیرالمؤمنان (علیه السلام) از محمد بن سنان نقل کرده است که روزی حضرت علی (علیه السلام) به عمر بن خطاب فرمود:

«ای مغرور! همانا تو را در دنیا کشته زخم بنده ام معمر می بینم که به جور و جفا بر او حکم کرده ای پس او تو را با توفیق الهی خواهد کشت و به آن وسیله علی رگم میل تو وارد بهشت می شود».

ابولؤلؤ دارای جلالت قدر و مورد توجه حضرت علی (علیه السلام) بوده است و قدر و منزلت ابولؤلؤ همان بس که نفرین حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) به عمر بن خطاب زمانی که قباله فدک را پاره کرد، به دست ابولؤلؤ اجرا شد.<sup>۱</sup>

### ب: سخنان صاحب ریاض العلماء

مرحوم افندی در کتاب «ریاض العلماء» می نویسد:

فیروز ابولؤلؤ از بزرگان مسلمانان و مجاهدان آنها و از پیروان خالص حضرت امیرالمؤمنان (علیه السلام) بوده است از این رو بعضی ها نوشته اند که انگیزه تصمیم ابولؤلؤ بر قتل عمر بن الخطاب یک امر اعتقادی و حمایت از خاندان رسالت (علیهم السلام) بوده است، چه اینکه او داستان سقیفه، غصب خلافت از امیرالمؤمنان (علیه السلام) و غصب فدک از حضرت زهرا (علیها السلام)، و اهانت و هتک حرمت

---

۱. حکمت عید الزهرا (علیها السلام)، صص ۱۷۹ و ۱۸۰.

به خاندان رسالت علیهم السلام و شهادت صدیقۀ طاهره علیها السلام بر اثر ضربت عمر بن الخطاب و شهادت حضرت محسن علیه السلام و دیگر ظلم و ستمش بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را از برادرش ذکوان که عالم مدینه بوده و از دیگران شنیده بود، ابولؤلؤ که سواد خواندن و نوشتن داشت، روزی به عمر بن الخطاب نوشت که:

«کسی که بر مولایش عسیان، و حقش و ملکش را غصب کند، و همسرش را بزند و به شهادت برساند و هتاکی نماید ... جزایش چیست؟!»  
عمر بن الخطاب نوشت: «چنین کسی واجب القتل است».

وقتی جواب عمر به دست ابولؤلؤ رسید، تصمیم بر قتل او گرفت، زمانی که به قصد قتل عمر با او روبرو شد به عمر بن الخطاب گفت: تو چرا بر مولایت امیرالمؤمنان علیه السلام عسیان و خلافتش را غصب و فدک که حق فاطمۀ زهرا علیها السلام بوده غصب کردی و او و محسنش را کشتی و ظلم و ستم و هتک حرمت به خاندان رسالت علیهم السلام نمودی؟ و آنگاه با چند ضربه کارد شکم عمر را درید و او را به قتل رساند.<sup>۱</sup>

چه نیکو گفت شاه شجاع:

دَرِ شادی به قلب ما گشوده	ابولؤلؤ عجب کاری نموده
به این کارش ز شیعه دل ربوده	درک را عرضه کرده بر ابا حفص
امیرالمؤمنین مدحش نموده	بهشتی شد ابولؤلؤ به این کار

---

۱. حکمت عیدالزهراء علیها السلام، صص ۱۸۲ و ۱۸۳.

### ج: سخنان قاضی سید نور الله شوشتری

صاحب کتاب مجالس المؤمنین، جلد اول، صفحه ۸۷ و ۸۸ در ذکر کاشان می‌نویسد:

اهل کاشان ابولؤلؤ را قاتل عمر می‌دانند وقتی عمر را کشت، گریخت و اهل کاشان به واسطه محبت به خاندان رسالت (علیهم‌السلام) او را تعظیم و تکریم نمودند و از شر دشمنان محافظت کردند تا اینکه در کاشان از دنیا رفت و مزار او در داخل شهر کاشان است. به واسطه این کاری که انجام داده او را بابا شجاع الدین می‌نامند. چه اینکه هر کس دشمن دین را به قتل برساند او شجاع الدین است و بابا اگر چه در لغت به معنی پدر است ولی کسی که کار عظیمی انجام دهد او را بابا می‌نامند. و عمر بن خطاب در نظر اهل کاشان همچون ابوبکر در نظر اهل سبزوار خوار و بی اعتبار است از این رو ملا حیرتی گفته:

خوارم اندر ولایت قزوین      چون عمر در ولایت کاشان

شیعه را این اعتقاد است که ابولؤلؤ از شیعیان خالص امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است.<sup>۱</sup>

---

۱. حکمت عیدالزهران (علیهم‌السلام)، صص ۱۸۲ و ۱۸۳



## فصل چهارم: خبر داشتن حضرت علی علیه السلام از اقدام ابولؤلؤ

### الف: شان و مقام جناب ابولؤلؤ در لسان روایات اهل بیت علیهم السلام

اوصاف و تعابیر دلالت کننده بر مقام آن بزرگوار و عظمت اقدام منحصر به فرد وی در نزد اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام متعدد است که ما در اینجا به ذکر اوصافی که در روایت «احمد بن اسحاق قمی» بسنده می‌کنیم: او کسی است که خداوند به دست او دشمن خود و رسولش را هلاک نمود. او کسی است که به دست او خداوند نفرین حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در حق عمر مستجاب فرمود.

او کسی است که خداوند به واسطه او قول خود در قرآن را محقق نمود که: «فتلك بيوتهم خاويه بما ظلموا».

او کسی است که شوکت مبغض رسول خدا صلی الله علیه و آله را در هم شکست.

۵- او کسی است که به واسطه او فرعون اهل بیت پیامبر و ظالم در حق آنان و غاصب حقوق و از بین برنده حرمت آنان را هلاک ساخت.

۶- او کسی است که رئیس منافقان و بت «جبت» را از بین برد.

۷- او کسی است که خداوند به واسطه اقدام او چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله را روشن ساخت.

۸- او کسی است که خداوند به واسطه او غم و غصه اهل بیت علیهم السلام را مبدل به خشنودی ساخت.

۹- او کسی است که خداوند به واسطه او انتقام اهل بیت علیهم السلام را باز ستاند.

۱۰- او کسی است که خداوند به واسطه او لباس سیاه را از اهل بیت (علیهم السلام) و پیروانش بیرون کرد.

۱۱- او کسی است که غم‌های اهل بیت (علیهم السلام) را بر طرف ساخت.

۱۲- او کسی است که خشنودی و سرور را به شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) باز گردانید.

۱۳- او کسی است که عید را برای اهل بیت (علیهم السلام) ایجاد کرد.

۱۴- او کسی است که خشنودی را برای اهل بیت (علیهم السلام) پدید آورد.

۱۵- او کسی است که دشمن اهل بیت (علیهم السلام) را مغلوب ساخت.

۱۶- او کسی است که ضلالت و گمراهی را از بین برد.

۱۷- او کسی است که مؤمنین را راحت ساخت.

۱۸- او کسی است که سرّ و راز منافقین را افشاء ساخت.

۱۹- او کسی است که مظلوم را نصرت بخشید.

۲۰- او کسی است که بدعت‌ها را برای مسلمانان کشف نمود.<sup>۱</sup>

که اوصاف فوق و دیگر اوصافی که برای او از روایات استفاده می‌گردد نشانگر علو ایمان او و بلندی مقام و مرتبه او در بهشت خواهد بود.

---

۱ . بحار الانوار، ج ۳۱ ، ج ۹۵ ، ص ۱۲۰ و ص ۳۵۱ ، به نقل از زوائد الفوائد و المختصر، ص ۴۴.

سیری کوتاه در زندگانی ابولؤلؤ / ۱۹

که ناگفته پیداست که رسیدن به چنین توفیقاتی که در بالا ذکر گردید بدون توفیقی از سوی خداوند جل و علی میسر نمی‌گردد. «أثما يتقبل الله من المتقين». <sup>۱</sup> و <sup>۲</sup>

### ب: اطلاع امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اقدام جناب ابولؤلؤ

از جمله زیر به خوبی می‌توان بر داشت نمود که جناب ابولؤلؤ تصمیم خود را به اطلاع امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسانده بود و تقریر و تأیید حضرت را نسبت به عمل خود به دست آورده بود و یا به نحوی دیگر آن حضرت (علیه السلام) در جریان این امر قرار داشت چرا که طبق این نقل «سیتک ابولؤلؤ توفیقا، یدخل به والله الجنان علی الرغم منك». که ابولؤلؤ تو را به زودی از توفیقی که خداوند نصیب او می‌سازد به قتل می‌رساند و علی رغم میل باطنی تو وارد بهشت می‌گردد. <sup>۳</sup> و یا طبق نقل دیگری:

«ان امیرالمؤمنین (علیه السلام) قال للثانی: یا مغرور! انی اراک فی الدنیا قتیلا بجراحه عبد، تحکم علیه جورا فیقتلک توفیقا».

---

۱ . مائده / ۲۷.

۲ . آسیاب تبری، ص ۳۲.

۳ . ارشاد القلوب دیلمی، ج ۲، ص ۲۸۵.

امیر المؤمنین (علیه السلام) خطاب به دومی فرمود: «ای مغرور! همانا تو را می بینم که در دنیا به واسطه ضربت و جراحتی از عبدی که تو بر او از روی ظلم و جور بر او حکم می رانی کشته می شوی و این توفیقی است که نصیب او می گردد.<sup>۱</sup> استفاده می گردد که حضرت (علیه السلام) به نحوی از این اقدام با خبر بودند و آن را برای جناب ابولؤلؤ توفیقی از سوی خداوند شمرده و باعث متنعم شدن به بهشت خداوند می داند.

---

۱ . مستدرک سفینه البحار ، ج ۹ ، ص ۲۱۳ به نقل از: مشارق الانوار الیقین، ص ۷۹ ؛  
مدینه المعاجز ، ج ۲ ، ص ۴۴ و ص ۲۴۴؛ الهدایه الکبری، ص ۱۶۲ ، و بحار الانوار، ج  
۳۰ ، ص ۲۷۶ .

## فصل پنجم: سؤالات و شبهات دربارهٔ ابولؤلؤ

### ۱- خود کشی ابولؤلؤ

یکی از مطالبی که در متون اهل سنت دربارهٔ عاقبت و سر انجام کار جناب ابولؤلؤ به چشم می‌خورد که متأسفانه در برخی از کتاب‌های شیعه نیز متأثر از همان مطالب، بدون توجه به سندیّت و اعتبار آن تکرار شده این دروغ و کذب محض است که بعضی گفته‌اند: ابولؤلؤ بعد از اقدام به مضروب نمودن عمر بن خطاب در حالی که خود را در محاصره مأموران حکومت دید با ضربه‌ای به خود اقدام به خود کشی نمود.

برای پاسخ به این دروغ محض علاوه بر تصریحاتی که در برخی از متون علمای بزرگوار جهان تشیع مبنی بر اعجاز امیرالمؤمنین (علیه السلام) در انتقال جناب ابولؤلؤ به کاشان و موجود بودن بقعه و بارگاه وی در آن مکان باید به چند نکتهٔ دیگر توجه نمود:

**اولاً:** همانطور که قبلاً نیز اشاره شد طرح اینگونه مطالب از سوی بعضی از متون اهل سنت که در نزد آنان منفورترین و دشمن‌ترین افراد، جناب ابولؤلؤ می‌باشد جای تعجب و شگفتی ندارد.

**ثانیاً:** این نیز یکی از تناقضات و اکاذیبی است که در متون خود خلاف آن را می‌توان یافت نمود. از جمله اینکه در بعضی از متون آنها آمده است: «لا یدری این ذهب» (دانسته نشد که ابولؤلؤ کجا رفت) و یا در بعضی از دیگر از متون آنها آمده است که ابولؤلؤ در حالی که مأموران حکومت در تعقیب او بودند اما او غیب گردید و یافت نشد. و از سوی دیگر هرگز در کتاب‌های آنان نیامده است که اگر او خود کشی کرد با جنازه و پیکر او چه کردند؟ آیا مدفون گردید یا خیر؟ و اگر مدفون گردید کجا و چگونه؟

**ثالثاً:** از دو نکته فوق که بگذریم مطلبی دیگر که به طور متعدد در کتاب‌های تاریخی اهل تسنن به چشم می‌خورد این مطلب است که بعد از اقدام ابولؤلؤ، عبیدالله فرزند عمر در حالی که پدرش در بستر مرگ افتاده بود به عنوان قصاص و خونخواهی سه نفر را که عبارت بودند از «هرمان»، «جفینه» و «لؤلؤه» (دختر ابولؤلؤ) را کشت و هنگامی که خبر این اقدام او به پدرش که در حال مرگ بود رسید، او نیز عمل فرزندش را تقبیح نمود و گفت: «قاتل من ابولؤلؤ بوده است نه کس دیگر». که معلوم می‌گردد اگر جناب ابولؤلؤ اقدام به خودکشی نموده بود دیگر نیاز به این اقدامات نبود و نباید اشخاص دیگری که از آنها نامبرده شد به خونخواهی پدر مورد قتل واقع گردند. پس به علت عدم دسترسی به آن بزرگوار به جای او نزدیکانش را به قتل رسانیدند.<sup>۱</sup>

**رابعاً:** در کتاب‌های اهل تسنن نقض این مطلب آمده است که:

«ابولؤلؤ بعد از اقدام به مضروب نمودن عمر در حال گریختن، تعداد دیگری از اطرافیان عمر که معمولاً حدود ۱۳ نفر را ذکر کرده‌اند زخمی نمود و فرار کرد».<sup>۲</sup>

**خامساً:** تناقضات متعددی که در این رابطه در کتاب‌های اهل سنت موجود می‌باشد خود گویای کذب و جعلی بودن مطلب می‌باشد، که در

۱. تاریخ دمشق، ج ۳۸، ص ۶۸؛ الغدیر، ج ۸، ص ۱۳۴؛ المصنّف، ج ۵، ص ۴۷۹؛

المعلی، ج ۱۱، ص ۱۱۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۲ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۱.

۲. الفتوح، ج ۲، ص ۱۶۱.

بعضی متون آمده که ابولؤلؤ خنجری به خود زد و کشته شد.<sup>۱</sup> در جای دیگر آمده: عبیدالله بن عمر او را کشت.<sup>۲</sup> و نیز در جای دیگر آمده که مردی از قبیله بنی تمیم او را کشت.<sup>۳</sup> و نهایتاً در متنی دیگر آمده که: عبدالله بن عوف سر او را از تن جدا کرد.<sup>۴</sup>

**سادساً:** وقتی در نزد ما شیعیان، اسلام و ایمان آن بزرگوار ثابت گردید و به تعبیر صاحب مستدرک او از اکابر مسلمین و از یاران مخلص امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و نیز آنچه که قبلاً حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) که خطاب به دومی ذکر گردید که فرمود: «ای مغرور! می بینم تو را که به واسطه ضربتی که از عبدی که مورد ظلم تو قرار می گیرد کشته می شوی و او بر خلاف میل تو وارد بهشت خواهد گردید.» طبعاً دیگر اقدام به خود کشی که در روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) ما برابر با آتش جهنم و عذاب الهی ذکر گردیده است هرگز از شخصیت آن بزرگوار ممکن به نظر نمی رسد.<sup>۵</sup>

- 
- ۱ . العدد القویه، ص ۳۲۸؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۴؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۳، ص ۱۱۳ و المصنّف صنعانی، ج ۳، ص ۵۴۹.
  - ۲ . الثقات ابن حیان، ج ۲، ص ۲۴۰.
  - ۳ . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۳ و تاریخ دمشق، ج ۳۸، ص ۶۱.
  - ۴ . فتح الباری، ابن حجر، ج ۷، ص ۵۱.
  - ۵ . فصل الخطاب فی تاریخ قتل عمر بن خطاب، ص ۲۰۳.

## ۲- اتهام مجوسیت و یا نصرانیت به جناب ابولؤلؤ

جناب ابولؤلؤ قبل از تشریف به دین مبین اسلام و همچون سایر ایرانیان آئینی نصرانی یا مجوسی داشته است.<sup>۱</sup> (که ناگفته پیداست که داشتن دین مسیحیت و یا زرتشتی (قبل از اسلام) که از ادیان الهی بودند برای کسی منقصت و عیب محسوب نمی‌گردد که عامه سعی نموده‌اند با بزرگ جلوه دادن این نکته آن را بعنوان دین همیشگی آن بزرگوار اثبات نمایند و حال آنکه بزرگان و شیوخ و خلفای خودشان قبل از اسلام آوردن ظاهری به آئین کفر و بت پرستی مشهور بوده‌اند).

اتهام مجوسیت و یا نصرانیت و غیر این دو به جناب ابولؤلؤ از سوی پیروان اهل عامه امری بسیار طبیعی است و این اتهام از سوی آنان منحصر به شخصیت وی نیست، بلکه در خصوص حضرت ابو طالب (علیه السلام) پدر بزرگوار امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز اتهام کفر وارد کرده‌اند و این چیزی نیست مگر عداوت و دشمنی آنان با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از این بالاتر از پیروان و اتباع آل امیه جای تعصب نخواهد بود وقتی در خصوص شخصیت منحصر به فرد عالم خلقت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از شهادت آن حضرت در مسجد کوفه گفتند: «و هل کان علی یصلی» مگر علی بن ابیطالب (علیه السلام) نماز می‌خوانده که در مسجد او را کشته‌اند؟

پس دیگر در خصوص جناب ابولؤلؤ به عنوان یار و یاور خالص امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وارد ساختن اینگونه اتهامات نسبت به وی جای تعجب نخواهد بود.

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۲۱۳.



و این در حالی است که با وجود تمام تلاش‌ها بر اثبات اتهام همچنان می‌توان از کتب عامه ادله و شواهد متقن و محکمی را در اثبات اسلام، بلکه ایمان قوی وی یافت نمود. از جمله متن زیر از کتب عامه:

«انّه قد تشرف بالاسلام بعد سکنه المدینه».

ابولؤلؤ بعد از سکونت در شهر مدینه به دین اسلام مشرف گردید.<sup>۱</sup>  
و نیز متن زیر از متون تاریخی عامه به نحوی تشکیک و تردید آنان در اثبات مجوسی بودن ابولؤلؤ را می‌رساند:

«کانت طعنته لعمر اسلامه». ضربه زدن ابولؤلؤ به عمر دلیل بر اسلام اوست.<sup>۲</sup>

### ۳- ادله علمای شیعه در اثبات ایمان و اخلاص جناب ابولؤلؤ دلیل وجدانی و شاهد درونی:

که در حقیقت می‌توان از آن به عنوان قوی‌ترین دلیل بلکه قوی‌تر از هزار دلیل به کار آید، و آن اینکه در حقیقت اقدام و عمل جناب ابولؤلؤ به جز توفیقی بزرگ از سوی خداوند سبحان و فاعل علی‌الاطلاق نمی‌تواند باشد، که این توفیق را به سادگی به هر کس ندهند؛ توفیقی در ریشه کن ساختن مؤسس و بنیان‌گذار بدعت‌ها و هلاک نمودن متهم کننده رسول خدا ﷺ به هذیان و بیهوده‌گویی و نابود کردن آزار دهنده دختر او و آتش زنده‌درب خانه و شکننده سینه و پهلوئی او و سقط کننده فرزند در شکم او که

---

۱. آسیاب تبری، ص ۸ و المصنّف صنعانی، ج ۵، ص ۴۷۴.

۲. عبون الاخبار، ج ۲، ص ۱۴۳ و فصل الخطاب فی تاریخ قتل عمر بن خطاب، ص

ابولولوء با این اقدام خود قلب مقدس حضرت زهرا (علیها السلام) را خشنود ساخت و نفرین آن حضرت را در حق ضارب و قاتل خویش محقق ساخت و چه توفیقی از این بالاتر؟! (و انما يتقبل الله من المتقين).

**۱- اوصاف نامبرده برای ابولولوء در روایت احمد بن اسحاق قمی رحمته الله:**  
 که در جای خود پیرامون وثوق و اطمینان از صدور این روایت از امام معصوم (علیه السلام) بحث گردیده<sup>۱</sup> که پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) درباره قاتل عمر اوصاف متعددی را ذکر فرمودند که دلالت بر مراتب بالای ایمان آن شخصیت بزرگوار می‌نماید.

## ۲- ارتکاز ذهنی مؤمنین و محبین اهل بیت علیهم السلام:

علمای امامیه از زمان قدیم تاکنون همواره بدون شك و تردید جناب ابولولوء را از شیعیان امیر المؤمنین (علیه السلام) بلکه از خواص و اکابر آن حضرت می‌دانسته‌اند و همواره به مدح آن بزرگوار و طلب رحمت خداوند برای او و سرودن اشعار و قصاید در منقبت او می‌پرداخته‌اند. و با تمام سعی و تلاشی که اهل سنت در ایجاد شك و تردید در اسلام ابولولوء کرده‌اند (تا چه رسد به ایمان خالص و بالای او) و این گونه مطالب همواره در معرض دید و دسترس علمای اعلام و بزرگوار ما بوده است اما با وجود این در هیچ‌یک از کتاب‌های رجالی شیعه نمی‌توان مطلبی از علمای بزرگ ما یافت که دال بر تردید در ایمان آن بزرگوار باشد، بلکه چه بسا در موارد متعدد به دفاع از او و پاسخ به شبهات مطرح شده پیرامون شخصیت وی پرداخته‌اند. و دلیل

---

۱. المستدرک، ج ۲، ص ۵۲۲؛ التذکره فی اصول الفقه، ص ۴۴؛ فصل الخطاب فی

تاریخ قتل عمر بن خطاب، ص ۵۸.

فوق را که ما از آن به (ارتکاز ذهنی مؤمنین و محبین اهل بیت علیهم السلام) تعبیر کردیم، مرحوم آیت الله العظمی خویی قدس سره و از آن به عنوان «الدلیل الخامس من ادله الحجیه» یاد می نمودند. همواره به عنوان یکی از ادله حجیت در مسائل فقهی و اصولی مورد تاکید قرار می دادند پس ارتکاز اذهان متشرعه در مورد بحث ما می تواند یکی از ادله قوی بر ایمان حضرت ابولؤلؤ به حساب آید.

### ۳- اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام بر استحقاق بهشت برای جناب ابولؤلؤ:

روایتی که حسین بن حمدان خصیبی (متوفای ۳۳۴ هـ) در کتاب «هدایه الکبری» از پدرش احمد بن خصیب از ابومطلب جعفر بن محمد بن مفصل از محمد بن سنان زاهری از عبدالله بن عبدالرحمن اصم از مدیح بن هارون بن سهد روایت می کند که گفت:

شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که خطاب به عمر می فرمود: «تو را می بینم که به خاطر ظلم هایی که به بدترین وجه به عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روا داشتی در این دنیا به واسطه ضربتی که از سوی یکی از بندگان که تو با ظلم و جور بر او حکم می رانی کشته خواهی گردید و به خدا قسم که او با توفیقی که نصیبش می گردد بر خلاف میل باطنی تو وارد بهشت می گردد». و عمر در پاسخ گفت: «آیا از کهنات و پیشگویی ابایی نداری؟» امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد: «هر آن چه گفتم بر اساس دانسته ها و معلوماتم بود و نه چیز دیگر».<sup>۱</sup>

روایت فوق از حدیث سند روایت، محمد بن سنان را دارد که وی از ثقات بوده و علماء جلیل القدر به روایت و کتاب‌های او اعتماد می‌نموده‌اند و از حیث دلالت، نمی‌توان روایتی را در دلالت بر اسلام و ایمان ابولولوء صریح‌تر از این روایت از امیر المؤمنین (علیه السلام) خطاب به عمر پیدا نمود.

#### ۴- حضور جناب ابولولوء در نماز جماعت مسجد مدینه:

جمله دلائل و شواهد بر اثبات اسلام و ایمان ابولولوء اینکه، مسلمانان در آن زمان حتی از ورود کفار کتابی به همه مساجد جلوگیری به عمل می‌آوردند، حال اگر ابولولوء در نزد مسلمانان آن زمان کافر محسوب می‌گردیده است، چگونه او را به مسجد مدینه راه می‌داده‌اند، بلکه حتی خود ابولولوء هرگز به خود چنین جرأتی نمی‌توانست بدهد که به مسجدی که در نزد مسلمانان آن زمان دارای اهمیت به ویژه بوده است نزدیک گردد. اما با این وجود می‌بینیم که در صحاح سنّه اهل سنت و کتب تاریخی دیگر آنان این مطلب ذکر شده است که ابولولوء وارد مسجد شد و در صف اول جماعت و آن هم پشت سر عمر بن خطاب قرار گرفت»<sup>۱</sup>. بلکه در بعض روایات آنان آمده است که: «ابولولوء و عمر در مسجد چند جمله‌ای با یکدیگر نجوی نمودند»<sup>۲</sup>.

۱. مسند ابی یعلی، ج ۵، ص ۱۱۶؛ صحیح ابن حیان، ج ۱۵، ص ۳۳۲؛ تاریخ دمشق، ج

۴۴، ص ۴۱۰؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۷۶؛ موارد الظمان، ص ۵۳۷.

۲. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۱؛ تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۸۹۶؛ تاریخ المدینه، ج ۳، ص

۸۹۴؛ نیل الاوطار، ج ۶، ص ۱۶۰.

## ۵- طلب رحمت از خداوند برای ابولولوء از سوی حذیفه بن یمان صحابی رسول الله ﷺ :

که در روایت احمد بن اسحاق قمی رحمته از قول حذیفه بن یمان نقل گردیده که گفت: «پس خداوند نفرین حضرت زهرا علیها السلام را در حق آن منافق مستجاب فرمود و قتل او را به دست ابولولوء قرار داد».

و حال آنکه حذیفه از جمله بزرگان صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و صاحب اسرار پیامبر و از خواص شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای او اسامی مؤمنین و منافقین را ذکر می نموده است. از این رو طلب رحمت کردن از خداوند برای ابولولوء از سوی حذیفه کاشف از تبعیت حذیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در طلب رحمت کردن برای ابولولوء می باشد.

و نیز در آن زمان هرگز مسلمانی برای کافر و یا مجوسی طلب رحمت از خداوند نمی کرد مخصوصاً که شخصی چون این صحابی جلیل القدر یعنی حذیفه بن یمان باشد. و نیز وقتی ناقل این حدیث امام معصوم حضرت امام هادی علیه السلام می باشد، این خود دلیل قطعی دیگری است بر اینکه این طلب رحمت از خداوند برای جناب ابولولوء «صدر من اهله و وقع فی محله».

## ۶- مسلمان بودن دختر ابولولوء:

تاریخ و سیره نویسان از عبدالرحمن بن ابی بکر نقل نموده‌اند که دختر کوچک ابولولوء مسلمان بوده است.<sup>۱</sup> و از آن جا که ابولولوء از اهالی نهاوند بود، که در سال ۱۹ هجری قمری<sup>۲</sup> و یا در سال ۲۱ هجری قمری<sup>۳</sup> فتح گردیده، و هیچ يك از مورخین از داشتن دختری به نام لؤلؤه و یا دختری دیگر برای ابولولوء به هنگام اسارت مطلبی ذکر نکرده‌اند و از سوی دیگر نام لولوه که اسمی عربی و مرادف با کلمه «مروارید» در فارسی می‌باشد می‌رساند که سن دختر ابولولوء (لؤلؤه) به هنگام قتل عمر حداقل ۴ سال بوده است، و یا حداقل کمتر از سن بلوغ بوده است، و فرزند خردسال به بلوغ نرسیده اشتهار به اسلام پیدا نمی‌کند مگر به تبعیت از اسلام پدر. پس یعنی در حقیقت جناب ابولولوء از روی شدت اهتمامش به اسلام دختری در پرتو اسلام تربیت نموده است که در نزد تمامی صحابه معروف و مشهور به مسلمانی بوده است، و این چیزی نمی‌تواند باشد مگر دلالت بر نهایت توجه و تقید پدر این دختر یعنی جناب ابولولوء.

#### ۷- خونخواهی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به خون دختر ابولولوء:

تمامی تاریخ و سیره نویسان متفق القولند که بعد از کشته شدن (لؤلؤه) به دست عبیدالله بن عمر فرزند عمر بن خطاب که به خاطر انتقام از خون پدرش و عدم دسترسی به قاتل اصلی یعنی جناب ابولولوء صورت پذیرفت،

۱. المحلی، ج ۱، ص ۱۱۵؛ المصنف، ج ۵، ص ۴۷۹.

۲. البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۷.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۶.

عده‌ای از صحابه، در راس آنان حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مقداد (رضی الله عنه) خواهان قصاص. قتل عبیدالله فرزند عمر بودند که مطلب بن عبدالله نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطاب به فرزند عمر فرمود: «به چه جرم و گناهی دختر ابولؤلؤ را کشتی؟ و رای و نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و جمعی از بزرگان و صحابه هنگامی که عثمان دربارهٔ جزا و حکم عبیدالله بن عمر از آنان سؤال کرد بر قتل و قصاص عبیدالله مستقر گردید.<sup>۱</sup> و این دلیل متقن دیگری است که بر اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بزرگان از صحابه، دختر ابولؤلؤ را در زمرهٔ اهل ایمان و اسلام می‌دانسته‌اند که شدیداً خواهان قتل عبیدالله بن عمر به عنوان قاتل وی بوده‌اند و الا هرگز مسلمانی به خونخواهی کافری قصاص نمی‌گردد؛ مخصوصاً با توجه به اینکه دختر جناب ابولؤلؤ هنوز به سن تکلیف بلکه سن تمیز نرسیده بوده است.

#### ۸- ارتباط ابولؤلؤ با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نیز خواص از یاران حضرت:

شیخ عماد الدین طبری نقل می‌کند: «به هنگام تقسیم غنائم (در جنگ بین مسلمانان و رومیان) فیروز (ابولؤلؤ) در سهم «مغیره بن شعبه» قرار گرفت، اما چیزی نگذشت که رفت و آمد وی با منزل و خانهٔ امیرالمؤمنین (علیه السلام) آغاز شد... و پس از مضراب ساختن عمر فرار کرد و به خانهٔ حضرت علی (علیه السلام) پناه برد...»<sup>۲</sup>.

و قبلاً نیز ذکر کردیم که هنگامی که عبیدالله بن عمر، دختر ابولؤلؤ را به شهادت رسانید امیرالمؤمنین (علیه السلام) و جناب مقداد (رضی الله عنه) و تعداد دیگری از صحابه خواهان دستگیری و قصاص وی بودند و در این امر از همه پیگیرتر

۱. تاریخ دمشق، ج ۳۸، ص ۶۸ و الغدير، ج ۸، ص ۶۸.

۲. کامل بهایی، ص ۲۸۳، و اسرار الامامه، ص ۳۲۵.

و شدیدتر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود که عبیدالله را همواره تهدید به قصاص می نمود، فلذا به محض اینکه حضرت امیر (علیه السلام) به خلافت ظاهری نیز رسیدند، عبیدالله بن عمر از ترس امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سوی معاویه گریخت و به وی پناهنده شد و همواره ملازم معاویه بود تا اینکه در جنگ صفین در زمره یاران معاویه به هلاکت رسید.<sup>۱</sup> و عثمان نیز همواره خطاب به عبیدالله بن عمر می گفت: «خداوند تو را بکشد که مردی (هرزمان) و دختر بچه ای (لؤلؤه دختر ابولولوء) را کشتی که از نمازگزاران بودند...». (قاتلك الله، قتلت رجلا یصلي و صبیّه...)<sup>۲</sup> و عجیب تر اینکه عبدالرحمن بن ابی بکر و غیر او نیز روایت نموده اند که: «زمین در روز قتل دختر ابولولوء تیره و تاریک گردید».<sup>۳</sup>

## ۹- تکریم و بزرگداشت مرقد و بارگاه آن بزرگوار از قدیم الایام در بین شیعیان و علمای شیعه:

شیعیان ایران از قدیم الایام بر فراز مضجع و قبر مطهر آن بزرگوار قبر و بارگاه و صحن و سرایی بنا نموده اند که همواره مورد تحسین بوده است و این بناء صرفاً به خاطر تعظیم شأن او و ایجاد رفاه و آسایش زائرین مرقد آن بزرگوار که از اقصی نقاط جهان تشیع با اعتقاد به علو مقام وی و بر آورده

۱. الغدیر، ج ۸، ص ۱۳۶.

۲. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶؛ تاریخ دمشق، ج ۳۸، ص ۶۴ و الغدیر، ج ۸، ص ۱۳۳.

۳. المحلی، ج ۱۱، ص ۱۵ و المصنف صنعانی، ج ۵، ص ۴۷۹.



شدن حاجات آنان در نزد خداوند و دست یافتن به قرب الهی به آن مکان مقدّس مشرف بر پا گشته است.

و تمامی این اقدامات از قدیم الایام در مراي و منظر بزرگان از علماء شیعه چه در شهر کاشان که به دارالمؤمنین اشتهار داشته و نیز علمای بزرگ شیعه تُر شهر مقدّس قم که پایگاه بزرگترین حوزه علمیه ایران در طول تاریخ بوده قرار داشته است، بلکه چه بسا از بزرگان علمای شیعه همواره آن مکان مقدس را مورد زیارت قرار می داده‌اند، مخصوصاً که این زیارت غالباً در روز نهم ربیع الاول و ایام عید الزهراء (علیها السلام) بوده است که حرم مطهّر و بارگاه مقدس آن بزرگوار مورد ازدحام جمع کثیری از علماء و موالین و دوستداران اهل بیت (علیهم السلام) از اکثر نقاط جهان تشیّع قرار می گیرد.

و تمام این جلوه‌ها و مناظر کاشف دیگری است بر اینکه شیعیان عالم از قدیم الایام اعم از علماء و توده مردم بر این اعتقاد راسخ بوده‌اند که جناب فیروز شجاع الدین ابولؤلؤ دارای شأنی رفیع و منزلتی منیع در نزد خداوند بوده است و دربارگاه مطهّر او می‌توانند حوائج خود را از خداوند متعال مسئلت نمایند.

### فصل ششم: زیارت مراجع تقلید و سایر علماء از بارگاه ابولؤلؤ

مرقد و بارگاه ملکوتی جناب ابولؤلؤ همواره محل زیارت علماء و بزرگان و مراجع تقلید جهان تشیع از قدیم الایام بوده است که به عنوان نمونه توجه خوانندگان محترم را به متن زیر جلب می‌نماییم:

«در ماه صفر سال ۱۳۸۱ هجری قمری حضرت آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی قدس سره به اتفاق جمعی از فضلاء و مدرسین حوزه علمیه قم به شهر کاشان تشریف فرما شده، تا از قبور امامزادگانی که در این شهر و حومه آن مدفون هستند زیارت نمایند که از جمله برنامه ایشان زیارت بقعه بابا شجاع الدین ابولؤلؤ بود که در زمان خود مورد توجه عام و خاص گردید».<sup>۱</sup>

---

۱. تذکره امامزاده آقا علی عباس و بابا شجاع الدین، ص ۱۵، و آسیاب تبری، ص ۴۵.

## فصل هفتم: فوت عمر بن الخطاب

### الف: جواز قصاص عمر بن خطاب به فتوای اهل سنت

در کتاب بیت الاحزان صفحه ۱۶۵ آمده است:

«ابن ابی الحدید خبری را دربارهٔ «هبار بن اسود» می آورد و می نویسد: رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه خون هبار بن اسود را مباح فرمود؛ زیرا هبار زینب دختر رسول خدا ﷺ را با نیزه ترسانیده بود، زینب که در کجاوه می رفت و حامله بود، از ترس آن نیزه، جنینش را سقط کرد. سپس ابن ابی الحدید می گوید:

این خبر را برای استادم ابو جعفر نقیب خواندم. وی گفت: ... وقتی رسول خدا ﷺ خون هبار را برای ترساندن دخترش زینب که موجب سقط جنین او گردید، مباح می کند، چنین به نظر می آید که اگر رسول خدا ﷺ زنده می بود خون آن کس (عمر) را که دختر دیگرش حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را ترسانده و موجب سقط جنینش (محسن بن علی (علیه السلام)) شده را مباح می نمود. ابن ابی الحدید می گوید: از استادم سؤال کردم آیا این سخن را می توانم از شما روایت کنم؟ او گفت: روایت کن اما نه از قول من»<sup>۱</sup>.

### ب: چگونگی فوت خلیفه

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب معتبر خود «الکنی و القاب» جلد اول، صفحه ۱۴۷ می نویسد: ابولؤلؤ اسمش فیروز و ملقب به بابا شجاع

---

۱. بیت الاحزان، ص ۱۶۵؛ زیور عرش الهی، ص ۹۸، و آسیاب تبری، ص ۳۲ و ۳۳.

الدین، ایرانی و اهل نهاوند و در مدینه به دنیا آمده و برادر زکوان، عالم مدینه بوده است. ابولؤلؤ در یکی از جنگ‌های ایران و روم به دست رومیان اسیر شد و پیش از سال (۲۱ هـ ق) مسلمانان او را از روم‌ها به اسارت گرفتند. دلیل بر اینکه ایرانی و اهل نهاوند بود، این است که وقتی اسیران نهاوند را در سال (۲۱ هـ ق) به مدینه آوردند وی به هیچ کودکی از آنها نمی‌رسید مگر اینکه دست نوازش بر سر آن کودک می‌کشید و گریه می‌کرد و می‌گفت: عمر جگر مرا پاره کرد زیرا عمر هر روز دو درهم خراج و مالیات از من می‌گیرد - در حالی که از قنغد به خاطر مساعدتش با عمر در حمله به خانه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) خراج نمی‌گیرد - این مقدار خراج بر او زیاد و سنگین بود. روزی نزد عمر آمد و به عنوان تظلم گفت: این مقدار خراج روزانه بر من زیاد و سنگین است؟ عمر به او گفت: این خراج برای تو زیاد نیست زیرا شنیدم تو مرد صنعتگر و ماهری هستی که می‌توانی آسیاب را با باد بچرخانی، ابولؤلؤ به عمر گفت: باشد من سنگ آسیابی برای تو با باد به چرخش در خواهم آورد که همواره تا روز قیامت بچرخد و یا آسیابی را برای تو بسازم که داستانش زبازد اهل شرق و غرب عالم گردد. عمر گفت: این غلام مرا تهدید می‌کند اگر من کسی را با تهمت می‌کشتم، حتماً این غلام را به قتل می‌رسانیدم، پس از چندی ابولؤلؤ عمر را به قتل رسانید.<sup>۱</sup>

### ج: نامه جناب ابولؤلؤ به عمر بن الخطاب

کیاست و زیرکی جناب ابولؤلؤ در اقدام خود به حدی بود که او مدتی قبل از مضروب نمودن عمر ضمن نامه‌ای به عمر به شکل سر پوشیده و بدون

۱. حکمت عبد الزهرا (علیها السلام)، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.

آنکه عمر غرض او را بفهمد از او حکم و سزای کسی که نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و همسر مطهرشان (علیها السلام) هتک حرمت و مورد ظلم و آزار قرار دهد را سؤال نمود و اقدام آینده خود را مستند به نوشته خود او ساخت.

### به متن زیر توجه نمایید:

«ابولؤلؤ به عمر نامه نوشت که جزای کسی که عصیان مولایش را نماید و ملك مولایش را غضب کند و همسر مولایش را مورد اذیت و ضرب و شتم قرار دهد چیست؟

عمر نیز در پاسخ مکتوب داشت: به درستی که قتل چنین کسی واجب است.

فلذا هنگامی که ابولؤلؤ خود را به عمر رسانید تا او را به هلاکت برساند با استناد به مکتوبه او خطاب به او کرد و فرمود:

چرا عصیان مولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نمودی؟ آنگاه در حالی که او را لعن می نمود ضربه های پی در پی بر او وارد می کرد.<sup>۱</sup>

### د: خواب دیدن عمر

عمر شب جمعه خواب دید که خروس سرخ رنگی او را با نوك خود يك یا دو یا سه بار زده است، عمر که جهل محض بود و به قول خودش زن های پشت پرده از او داناترند خواب را برای اسماء بنت عمیس نقل کرد و تعبیرش را از او

---

۱. طریق الارشاد، ص ۴۵۶ و آسیاب تبری، ص ۱۷ و ۱۸.

خواست، اسماء گفت: تو را يك مرد عجمی خواهد کشت، و خواب عمر روز ششم تعبیر شد و روز چهارشنبه به دست ابولؤلؤ فارسی به قتل رسید.<sup>۱</sup> از اینکه عمر خواب دید که خروس سرخ رنگی او را نوک زد و خود نتوانست خوابش را تعبیر کند و از زنی به نام اسماء بنت عمیس پرسید، و او خوابش را تعبیر نمود که مرد عجمی تو را خواهد کشت چه اینکه خروس در خواب به مرد با غیرت تعبیر می‌شود.

### ه: سخنان صاحب ناسخ التواریخ

چون باید حق مطلب ادا شود که ابولؤلؤ مرد با غیرتمند ایرانی و نهاوندی الاصل و شیعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است تمام آنچه را که مرحوم سپهر در ناسخ آورده است را در این جزوه می‌نگاریم تا حقیقت امر معلوم شود و کسانی که می‌خواهند این فضیلت بزرگ را مخفی کنند و روز عیدالزهراء (علیها السلام) را محو کنند تا نامی از آن نباشد و فضائل روز نهم ربیع الاول را از بین ببرند و می‌گویند که ابولؤلؤ خود کشی کرد به طور کامل می‌آوریم تا سندی بزرگ و مشتکی بر دهان دشمنان تشییع باشد.

### خبر کشته شدن عمر بن الخطاب به دست ابولؤلؤ در سال ۲۳ هـ.ق

چون در این سال زمان موسم حج نزدیک شد عمر بن الخطاب بسیج سفر مکه کرد و زوجات مطهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نیز با خود کوچ داد و از بیت المال ساز و سازمان سفر ایشان را بساخت و مقرر داشت که

۱. حکمت عبدالزهراء (علیها السلام)، ص ۱۷۶ به نقل از حیوة الحیوان دمیری، ج ۱، ص ۴۹۲.

عبدالرحمن بن عوف همه جا از پیش روی هودج ایشان کوچ دهد و عثمان بن عفان از قفا برود.

جبیر بن مطعم گوید: گاهی که در موقف عرفات بودیم مردی از قبیلۀ «ازد» که زجر طیر می‌دانست از قفای من ایستاده بر عمر بن الخطاب نگران بود، گفت: سوگند با خدای که پس از این سال هرگز عمر را وقوف عرفات به دست نشود و آن گاه که به اتفاق عمر به رمی اجحار مشغول بودیم از قضا سنگریزه بر سر عمر آمد و جراحت کرد، آن مرد گفت: قطع الله یده، همانا عمر مقتول خواهد شد، بالجمله چون عمر بن الخطاب مناسک حج به پایان برد و به سوی مدینه مراجعت کرد از این سوی مغیره بن شعبه که این وقت حکومت کوفه را داشت هم به مدینه آمد تا عمر را دیدار کند و مغیره بن شعبه را غلامی بود که «ابولؤلؤ» کنیت داشت نام او فیروز بود و مغیره بر او ضریبه‌ای بسته بود که هر ماه صد درهم از او می‌گرفت و این بر ابولؤلؤ گران می‌آمد تا یک روز به نزدیک عمر بن الخطاب آمد و گفت: «ای امیر! مغیره بر من ضریبه‌ای بیرون از طاقت من نهاده که من نمی‌توانم از درآمدم چندان به دست بیاورم که هر ماه صد درهم مغیره را بدهم فرمان ده تا از حمل من چیزی کم نهد».

عمر، مغیره را خواند و به رعایت حال ابولؤلؤ سخنی بگفت، روزی دیگر ابولؤلؤ آمد و گفت: فرمان امیر فایده‌ای نبخشید مغیره از من همان ضربیت را مطالبت می‌کند.

عمر گفت: حرفه و صنعت تو چیست؟

ابولؤلؤ گفت: من درودگر، نقاش، کنده گر و آهن‌گرم و از همه این صنعت‌ها آسیای بادی را نیکوتر توانم ساخت،

عمر گفت: با این همه حرفه و صنعت که تو داری این مقدار ضربیت زیاد نیست.

ابولؤلؤ خاموش شد و روی بر تافت که بیرون رود، عمر او را باز خواند و گفت: از برای ما آسیای بادی بساز که بدان حاجت داریم.

گفت: چنین کنم و برای تو آسیایی بسازم که آوازه آن گوش تا گوش جهان را فرو گیرد این را گفت و رفت.

عمر به همه گفت: این غلام مرا تهدید قتل داد و سینه او را از کینه خویش آکنده یافتیم.

بالجمله روز دیگر چون عمر به مسجد شد و نماز گذاشت و بر منبر صعود کرد و گفت: ای مردمان! دوش (دیشب) در خواب چنان دیدم که خروسی نزدیک من آمد و مرا دو نوک یا سه نوک زد از این خواب چنان فهم کرده‌ام که اجل من نزدیک شده، مردم گفتند: ای امیر! خوابی نیک دیده‌ای و تعبیر آن به خیر بودی، پس از منبر فرود شد و دست عبدالله بن عباس را گرفت و از مسجد بیرون رفت و مدتی با هم رفتند، پس عمر نفسی سرد بر آورد و آهی کشید.

ابن عباس گفت: این دلتنگی و اندیشناکی تو چیست؟

عمر گفت: همانا اجل من نزدیک شده و مرگ من فرا می‌رسد و نمی‌دانم

این امر (خلافت) که در آن هستم با چه کسی تعویض کنم!

ابن عباس گفت: چه می‌گویی در حق حضرت علی (علیه السلام) که او را با

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در قرابت و قربت و موافقت در هجرت نظیری ندارد و فضیلت و شجاعت و سبقتش در اسلام نیز مکشوف است.



عمر گفت: چنین است که تو می‌گویی، و او مردم را بر راه راست برد، لکن در طبع او مزاجی است و در طلب این امر سخت حریص باشد و خواهان این امر بر او روا نیست.

ابن عباس گفت: چه گویی در حق عثمان؟

عمر گفت: شرف و فضل او فراوان است لکن اگر او والی امر شود بنی امیه و آل ابی معیط را بر گردن مردم سوار کند و در پایان کار به دست شما هلاک می‌شود.

گفت: در حق طلحه بن عبید الله چه می‌فرمایی؟

عمر گفت: ای ابن عباس! مبادا که اینکار بر او قرار گیرد که او مردی خودستای و متکبر و متنمّر است.

گفت: در حق زبیر بن عوام چه می‌گویی؟

عمر گفت: او مردی شجاع و سواری دلیر است، لکن مردی بخیل است از بامداد تا شامگاه در بقیع می‌ایستد و از بهر يك صاع جو سخن می‌گوید.

گفت: دربارهٔ سعد وقاص چه اندیشی؟

عمر گفت: سعد مردی لشکر کش است لکن این کار را نباید.

ابن عباس گفت: عبدالرحمن بن عوف چگونه است؟

عمر گفت: مردی نیک است لکن مردی ضعیف است و این کار را باید کسی به عهده بگیرد که عنیف و ضعیف نباشد، و با آهستگی ضعیف نباشد، بی آرایش اسراف جوانمرد باشد و بی شائبه بخل نگاهدارندهٔ مال باشد.

آن گاه گفت: ای ابن عباس! اگر معاذ بن جبل زنده بود این کار شایستهٔ او بود، چون من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: در قیامت میان

معاذ و خداوند جز انبیاء واسطه نباشد. و اگر سالم مولی حذیفه زنده بود این کار را به او واگذار می کردم، که از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود: سالم خدا را دوست می دارد و جز از خدا از کسی نمی ترسد. و اگر ابو عبیده جَزَّاح زنده بود این امر را به او می سپردم که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر امتی را امینی است و امین این امت ابو عبیده است.

بالجمله عمر بن الخطاب این سخن ها بگفت و دست ابن عباس را رها کرد و به سرای خویش روانه شد.

مردم شیعه می گویند: که اغراض نفسانی و عداوت عمر با حضرت علی عَلِيٌّ، از این کلمات برهانی روشن است. آیا فضائل حضرت علی عَلِيٌّ را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اندازه معاذ، سالم و ابو عبیده نشنیده بودند که افسوس بر مرده ایشان می خورد و حضرت علی عَلِيٌّ را یکی از ایشان نمی پنداشت.

و چون چند روزی گذشت ابولؤلؤ قتل عمر را تصمیم عزم داد و او را خنجری بود مانند خنجر حبشیان که آن دو سر داشت و دسته ای در میان داشت تا بشود از هر دو سوزد، آن را گرفت و چیزی بر سر پیچید تا کمتر شناخته شود و به مسجد آمد و در صف اول برای نماز بامداد ایستاد، عمر رسید و پیش روی صف شد و تکبیر گفت: و مسلمانان تکبیر گفتند، این وقت ابولؤلؤ از صف جدا شد و بر پیش عمر آمد و او را از چپ و راست شش ضربت زد بر بازو و شکم و از آن زخم ها زخمی گران بر زیر ناف آمد و عمر از پای افتاد و بانگ در داد که عبدالرحمن کجاست؟ گفتند: حاضر است.

گفت: پیش روی صف شود و نماز را به پایان ببرد، عبدالرحمن آمد و در رکعت اول «فاتحه» و «قل یا ایها الکافرون» قرائت کرد و در رکعت دوم «قل هو الله احد» خواند و چون سلام نماز را داد مردم به طرف ابولؤلؤ تاختند و

بانك بگیرید بگیرید در دادند هر کس به او نزدیک می شد روی بر می تافت و او را خنجر می زد و سیزده کس را با خنجر زد و شش نفر از آنان مردند. از اینجا حدیث دوشجون شود. بعضی از مورخین اهل سنت و جماعتند می گویند: از آنان که از قفای ابولؤلؤ می شتافتند مردی به او رسید و گلیمی بر سر او افکند و مردم رسیدند و او را گرفتند، ابولؤلؤ چون دید گرفتار شده، خویش را زخمی گران زد و بمرد.<sup>۱</sup>

محمد بن جریر طبری از گرفتاری ابولؤلؤ سخنی مرقوم نداشته است. اما جماعتی از مردم شیعه بر آنند که: ابولؤلؤ بعد از قتل عمر و جراحت کردن چند کس که از قفای او می شتافتند از مدینه بیرون شد و از راه بیراهه طی طریق کرده خود را به قم رسانید و از آنجا به کاشان آمد و مردی شیعی بود و در کاشان بود تا وفات یافت. سپس شیعیان او را از دروازه شهر بیرون برده در کنار راهی که به قریه فین می رود به خاک سپردند و لقب او را «شجاع الدین» دانند و هم اکنون قبر او در کاشان معروف است و بر فراز قبر او گنبدی عظیم و مقصوره بزرگ است.

عده ای از مردم عامه و جماعت ابولؤلؤ را غلامی سیاه از اهالی حبشه دانند که کیش نصاری داشت و روز بیست و هفتم ذی الحجه عمر را زخم بزد و او در سلخ ذی حجه مرد و روز یکشنبه اول محرم به خاک سپردند. مردم شیعه می گویند: ابولؤلؤ از مردم عجم بود، و فیروز نام داشت و از شیعیان حضرت علی (علیه السلام) بود<sup>۲</sup> و اگر غلام مغیره بود از آن است که هر کس از عجم را اسیر می گرفتند حکم عبد بر او می رفت و در حبشه کسی فیروز

---

۱. در صفحات قبل ثابت کردیم که ابولؤلؤ خودکشی نکرده است.

۲. در این جزوه ثابت شد که ابولؤلؤ از شیعیان خاص امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده است.

نام نکند و کشته نشد چه مقبره او در کاشان از زمان پیش تاکنون زیارتگاه جماعتی از شیعیان است و از پدران و پسران این خبر رسیده است و قتل عمر بن الخطاب روز نهم ربیع الاول است.<sup>۱</sup>

و محمد بن جریر طبری مرگ او را در ۲۷ ذی الحجه می داند یعنی مدت خلافت عمر را ۱۰ سال و ۵ ماه و ۲۰ روز دانسته است که با هیچ حدیث برابر نشود و مردن ابوبکر را در ۲۲ جمادی الآخر خبر می دهد.<sup>۲</sup>

---

۱. ناسخ التواریخ، ج ۳، صص ۴۶-۵۰.

۲. ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۵۵.

### فصل هشتم: ابولؤلؤ پس از قتل عمر چگونه به کاشان آمد

مرحوم عماد الدین طبری شیعی مازندرانی در کتاب پر ارج «کامل بهایی» تالیف ۶۷۵ ه ق می نویسد:

پس از آنکه ابولؤلؤ، عمر بن خطاب را به درك واصل کرد، خدمت حضرت علی (علیه السلام) رسید در حالی که آن حضرت بر روی سکوی درب خانه اش نشسته بود، از روی آن سکو برخاست و روی سکوی دیگر درب منزلش نشست، وقتی سر سپردگان عمر، ابولؤلؤ را تعقیب کردند به در منزل حضرت علی (علیه السلام) رسیدند، دیدند حضرت روی سکوی درب منزلش نشسته است سراغ ابولؤلؤ را از آن حضرت گرفتند. حضرت فرمود:

از وقتی که من اینجا نشستم کسی را ندیدم، و حضرت آن شب ابولؤلؤ را بر دُلْدُل (اسب مخصوص، آن حضرت) نشانند و فرمود: هر کجا دُلْدُل بایستد پیاده شو، و دلدل ابولؤلؤ را به کاشان رسانید.<sup>۱</sup>

---

۱. حکمت عبدالزهراء (علیه السلام)، ص ۱۸۲.

## فصل نهم: روز قتل عمر

### قائلین به روز نهم ربیع الاول به عنوان روز قتل عمر

- ۱- شیخ صدوق از علمای قرن چهارم، طبق روایتی که از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌نماید.
- ۲- محمد بن جریر طبری از علمای قرن پنجم در «دلائل الامامه»..
- ۳- هاشم بن محمد از علمای قرن پنجم در «مصباح الانوار».
- ۴- سید علی بن طاووس (فرزند سید بن طاووس) در «زوائد الفوائد».
- ۵- حسن بن سلیمان حلی از علمای قرن نهم در «المحتضر».
- ۶- علامه مجلسی از علمای قرن دوازدهم در کتاب ارزشمند «بحار الانوار».
- ۷- سید نعمت الله جزایری از علمای قرن دوازدهم در «الانوار النعمانیة».
- ۸- شیخ حسین نوری طبرسی از علمای قرن چهاردهم در «مستدرک الوسائل».
- ۹- مرحوم شیخ عباس قمی از علمای قرن چهاردهم در «مفاتیح الجنان» و بعضی از علمای متاخرین.<sup>۱</sup>

### قائلین به روز ۲۶ و ۲۷ ذی الحجه به عنوان روز قتل عمر

- ۱- شیخ مفید در کتاب «مسار الشیعه»، ص ۴۸-۵۱.
- ۲- شیخ بهایی در «ایضاح المقاصد»
- ۳- ابن ادریس در کتاب «سراثر»، ص ۹۶.

### حدیث احمد بن اسحاق قمی

و قد قوی هذا المذهب الخلف الأعظم السيد علي بن طاووس في كتابه «زوائد الفوائد» و أورد رواية معتبرة في هذا الباب، كما

قال: رَوَى ابْنُ أَبِي الْعَلَاءِ الْهَمْدَانِيُّ الْوَاسِطِيُّ وَ يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حُوَيْجِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَا: تَنَازَعْنَا فِي ابْنِ الْخَطَّابِ وَ اشْتَبَهَ عَلَيْنَا أَمْرُهُ، فَقَصَدْنَا جَمِيعاً أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ الْقُمِّيِّ صَاحِبَ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَدِينَةِ قُمْ، فَقَرَعْنَا عَلَيْهِ الْبَابَ فَخَرَجَتْ عَلَيْنَا صَبِيَّةٌ عِرَاقِيَّةٌ فَسَأَلْنَاهَا عَنْهُ، فَقَالَتْ: هُوَ مَشْغُولٌ بِعِيدِهِ، فَإِنَّهُ يَوْمٌ عِيدٍ، فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّمَا الْأَعْيَادُ أَرْبَعَةٌ لِلشَّيْعَةِ: الْفِطْرُ، وَ الْأَضْحَى، وَ الْغَدِيرُ، وَ الْجُمُعَةُ، قَالَتْ: فَإِنَّ أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ يَزُورِي عَنْ سَيِّدِهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ هَذَا الْيَوْمَ يَوْمٌ عِيدٍ، وَ هُوَ أَفْضَلُ الْأَعْيَادِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ عِنْدَ مَوَالِيهِمْ، قُلْنَا فَاسْتَأْذَنِي عَلَيْهِ وَ عَرَّفِيهِ مَكَانَنَا قَالَا: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَعَرَفْتُهُ فَخَرَجَ عَلَيْنَا وَ هُوَ مَسْتَوِّرٌ بِمِثْرٍ يَفُوحٌ مِسْكَاً، وَ هُوَ يَمْسُحُ وَجْهَهُ، فَأَنْكَرْنَا ذَلِكَ عَلَيْهِ. فَقَالَ: لَا عَلَيْكُمَا فَإِنِّي اغْتَسَلْتُ لِلْعِيدِ قُلْنَا أَوْلَا: هَذَا يَوْمٌ عِيدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ كَانَ يَوْمَ النَّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ، قَالَا فَادْخَلْنَا دَارَهُ وَ اجْلَسْنَا.

ثُمَّ قَالَ: إِنِّي قَصَدْتُ مَوْلَايَ أَبِي [أَبَا] الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا قَصَدْتُمَانِي بِسُرْمَنْ رَأَى فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لِي، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ، وَ هُوَ يَوْمَ النَّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ فَرَأَيْتُ سَيِّدَنَا عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ السَّلَامِ قَدْ أَوْعَزَ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ خَدَمِهِ أَنْ يَلْبَسَ مَا يُمَكِّنُهُمْ مِنَ الثِّيَابِ الْجَدِّدِ، وَ كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ مِجْمَرَةٌ يُحْرِقُ الْعُودَ فِيهَا بِنَفْسِهِ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَانَا وَ أُمَّهَاتِنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ تَجَدَّدَ لِأَهْلِ الْبَيْتِ فِي هَذَا الْيَوْمِ فَرَحٌ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ أَيُّ يَوْمٍ أَعْظَمُ حُرْمَةً عِنْدَ أَهْلِ الْبَيْتِ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ  
 التَّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ.  
 وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ حُدَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانَ دَخَلَ فِي مِثْلِ هَذَا  
 الْيَوْمِ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ حُدَيْفَةُ: رَأَيْتُ  
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ وَلَدَيْهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَأْكُلُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ هُوَ يَتَبَسَّمُ فِي وَجُوهِهِمْ، وَ يَقُولُ لَوْلَدَيْهِ الْحَسَنُ  
 وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَلَّا هَنِيئًا لَكُمَا بَرَكَهُ هَذَا الْيَوْمِ وَ سَعَادَتُهُ، فَإِنَّهُ  
 الْيَوْمُ الَّذِي يُهْلِكُ اللَّهُ فِيهِ عَدُوَّهُ وَ عَدُوَّ جَدُّكُمَا، وَ إِنَّهُ الْيَوْمُ الَّذِي يَقْبَلُ اللَّهُ  
 أَعْمَالَ شَيْعَتِكُمَا وَ مُحَبِّبِكُمَا، وَ الْيَوْمُ الَّذِي يُصَدِّقُ فِيهِ قَوْلَ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ  
 فَتَلِكُ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا وَ الْيَوْمُ الَّذِي نُسِفَ فِيهِ فِرْعَوْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ  
 ظَالِمُهُمْ وَ غَاصِبُهُمْ حَقَّهُمْ، وَ الْيَوْمُ الَّذِي يَقْدِمُ اللَّهُ إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ  
 فَيَجْعَلُهُ هَبَاءً مَنْثُورًا.

قَالَ حُدَيْفَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ فِي أُمَّتِكَ وَ أَصْحَابِكَ مَنْ يَنْتَهِكُ هَذِهِ  
 الْمَحَارِمَ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا حُدَيْفَةُ جِئْتُ مِنَ الْمُنَافِقِينَ يَتَرَأَسُ عَلَيْهِمْ، وَ يَسْتَعْمَلُ  
 فِي أُمَّتِي الرُّبَا [الرِّبَاءُ]، وَ يَحْمِلُ عَلَى عَاتِقِهِ دِرَّةَ الْخَزْيِ، وَ يَصُدُّ النَّاسَ عَنْ  
 سَبِيلِ اللَّهِ يُحَرِّفُ كِتَابَ اللَّهِ وَ يُعَيِّرُ سُنَّتِي وَ يَشْتَمِلُ عَلَى إِزْثِ وُلْدِي، وَ  
 يَنْصَبُ نَفْسَهُ عِلْمًا، وَ يَتَطَاوَلُ عَلَى إِمَامِهِ مِنْ بَعْدِي، وَ يَسْتَلْبِ أَمْوَالَ النَّاسِ  
 مِنْ غَيْرِ حِلِّهَا، وَ يُنْفِقُهَا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ، وَ يُكَذِّبُنِي وَ يُكَذِّبُ أَحِي وَ  
 وَزِيرِي، وَ يَحْسَدُ [يُنْحِي] ابْنَتِي عَنْ حَقِّهَا، فَتَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ  
 فَيَسْتَجِيبُ دُعَاءَهَا فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ.

قَالَ حُدَيْفَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَادْعُ رَبِّكَ لِئُهْلِكَ فِي حَيَاتِكَ، فَقَالَ رَسُولُ  
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: يَا حُدَيْفَةُ لَا أَحِبُّ أَنْ أُجْتَرِيَ عَلَى قِضَاءِ اللَّهِ



عَزَّ وَ جَلَّ لِمَا قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِهِ، لَكِنْ سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَجْعَلَ لِيَوْمِ  
الَّذِي يُهْلِكُهُ فِيهِ فَضِيلَةً عَلَى سَائِرِ الْأَيَّامِ، لِيَكُونَ ذَلِكَ سُنَّةً يَسْتَنُّ بِهَا  
أَحْبَائِي، وَ شِبَعَهُ أَهْلُ بَيْتِي وَ مُحِبُّوهُمْ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ يَا  
مُحَمَّدٌ إِنَّهُ كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِي أَنْ تَمَسَّكَ وَ أَهْلُ بَيْتِكَ مَحَنُ الدُّنْيَا وَ بِلَاؤُهَا،  
وَ ظَلَمَ الْمُتَافِقِينَ وَ الْعَاصِيِينَ مِنْ عِبَادِي، مَنْ نَصَحْتَ لَهُمْ وَ خَانُوكَ، وَ  
مَحَصَّتْ لَهُمْ وَ عَشُّوكَ، وَ صَافَيْتَهُمْ وَ كَسَحُوكَ، وَ أَزْصَيْتَهُمْ وَ كَدَّبُوكَ، وَ  
جَبَّبْتَهُمْ وَ أَسْلَمُوكَ، فَإِنِّي بِحَوْلِي وَ قُوَّتِي وَ سُلْطَانِي لِأَفْتِحَنَّ عَلَى مَنْ يَنْصُبُ  
بَعْدَكَ عَلِيًّا وَصِيكَ حَقًّا أَلْفَ بَابٍ مِنَ النَّيْرَانِ مِنْ أَسْفَلِ الْفَيْلُوقِ وَ لأَصْلِيئَتُهُ وَ  
أَصْحَابِهِ قُرْعًا يُشْرِفُ عَلَيْهِ إِبْلِيسُ آدَمَ فَيَلْعَنُهُ، وَ لأَجْعَلَنَّ ذَلِكَ الْمُتَافِقَ عِبْرَةً  
فِي الْفِيَامَةِ كَفَرَاعِنَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَعْدَاءَ الدِّينِ فِي الْمَحْشَرِ، وَ لأَحْشُرْتَهُمْ وَ  
أَوْلِيَاءَهُمْ وَ جَمِيعَ الظُّلَمَةِ وَ الْمُتَافِقِينَ إِلَى جَهَنَّمَ رُزْقًا كَالْحِجِينِ، أَذِلَّةً حَيَارَى  
نَادِمِينَ، وَ لأَضِلَّنَّهُمْ فِيهَا أَبَدَ الْأَبْدِينَ.

يَا مُحَمَّدُ إِنَّ مُرَافِقَكَ وَ وَصِيكَ فِي مَنْزِلَتِكَ يَمَسُّهُ الْبَلْوَى، مِنْ فِرْعَوْنِهِ وَ  
غَاصِبِهِ الَّذِي يَجْتَرِي وَ يَبْدُلُ كَلَامِي وَ يُشْرِكُ بِي وَ يَصُدُّ النَّاسَ عَن سَبِيلِي وَ  
يَنْصُبُ مِنْ نَفْسِهِ عَجَلًا لِأُمَّتِكَ وَ يَكْفُرُ بِي فِي عَرْشِي إِنِّي قَدْ أَمَرْتُ مَلَائِكَتِي  
فِي سَبْعِ سَمَاوَاتِي وَ شَيْعَتِكَ وَ مُحِبِّيكَ أَنْ يُعِيدُوا فِي الْيَوْمِ الَّذِي أَهْلَكْتَهُ  
فِيهِ، وَ أَمَرْتُهُمْ أَنْ يَنْصُبُوا كُرْسِيَّ كِرَامَتِي بِأَزَاءِ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ يُثْنُوا عَلَيَّ وَ  
يَسْتَعْفِرُونَ لِشَيْعَتِكَ وَ لِمُحِبِّيكَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ يَا مُحَمَّدُ وَ أَمَرْتُ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ  
أَنْ يَزْفَعُوا الْقَلَمَ عَنِ الْخَلْقِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَ لَا يَكْتُبُونَ شَيْئًا مِنْ خَطَايَاهُمْ  
كَرَامَةً لَكَ وَ لَوْصِيكَ.

يَا مُحَمَّدُ إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدَ لَكَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِكَ، وَ لِمَنْ يَتَّبِعُهُمْ  
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ شَيْعَتِهِمْ، وَ آيْتُ عَلَى نَفْسِي بِعِرَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَلْوِي فِي

مَكَانِي لِأَحْبُونَ مَنْ يُعِيدُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مُحْتَسِبًا فِي ثَوَابِ الْحَاقِينَ وَ  
لَأَشْفَعُهُ فِي ذَوِي رَحِمِهِ وَ لِأَزِيدَنَّ فِي مَالِهِ إِنْ وَسَّعَ عَلَيَّ نَفْسِهِ وَ عِيَالِهِ وَ  
لَأُعْتَقَنَّ مِنَ النَّارِ فِي كُلِّ حَوْلٍ فِي مِثْلِ ذَلِكَ الْيَوْمِ آفَاءً مِنْ شِيَعَتِكُمْ وَ  
مُحِبِّيكُمْ وَ مَوَالِيكُمْ، وَ لِأَجْعَلَنَّ سَعْيَهُمْ مَشْكُورًا وَ ذَنْبَهُمْ مَغْفُورًا، وَ عَمَلَهُمْ  
مَقْبُولًا.

قَالَ حُدَيْفَةُ: ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَدَخَلَ بَيْتَ أُمِّ  
سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَ رَجَعْتُ عَنْهُ وَ أَنَا غَيْرُ شَاكٍّ فِي أَمْرِ الثَّانِي حَتَّى رَأَيْتُ  
بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أُتِيحَ الشَّرُّ وَ عَاوَدَ الْكُفْرُ، وَ  
ازْتَدَّ عَنِ الدِّينِ، وَ سَمَّرَ لِلْمُلْكِ، وَ حَرَّفَ الْقُرْآنَ، وَ أَحْرَقَ بَيْتَ الْوَحْيِ، وَ ابْتَدَعَ  
السُّنَنَ وَ غَيَّرَهَا وَ غَيَّرَ الْمِلَّةَ وَ نَقَلَ السُّنَّةَ، وَ رَدَّ شَهَادَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ  
السَّلَامِ، وَ كَذَّبَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، وَ اغْتَصَبَ فِدَكَ [فِدْكَأ] مِنْهَا وَ أَرْضَى  
الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسَ، وَ أَسْحَطَ قُرَّةَ عَيْنِ الْمُصْطَفَى وَ لَمْ يُرْضِهَا، وَ  
غَيَّرَ السُّنَنَ كُلَّهَا، وَ دَبَّرَ عَلَى قَتْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ أَظْهَرَ الْجَوْرَ،  
وَ حَرَّمَ مَا حَلَّلَهُ اللَّهُ وَ حَلَّلَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ أَبْقَى [أَلْقَى إِلَى] النَّاسِ أَنْ يَحْتَدُوا  
[يَتَّخِذُوا] النَّقْدَ مِنْ جُلُودِ الْإِبِلِ، وَ لَطَمَ وَجْهَ الرِّكْبَةِ عَلَيْهَا السَّلَامَ، وَ صَعَدَ  
مِنْبَرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ظُلْمًا وَ عُذْوَانًا وَ افْتَرَى عَلَى أَمِيرِ  
الْمُؤْمِنِينَ وَ عَانَدَهُ وَ سَفَّهَ رَأْيَهُ قَالَ حُدَيْفَةُ: فَاسْتَجَابَ اللَّهُ دَعْوَةَ مَوْلَايَ عَلَيْهِ  
أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ عَلَى ذَلِكَ الْمُنَافِقِ، وَ جَرَى كَمَا جَرَى قَتْلُهُ عَلَى يَدِ  
قَاتِلِهِ رَحْمَةً لِلَّهِ عَلَى قَاتِلِهِ.

قَالَ حُدَيْفَةُ: فَدَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا قُتِلَ ذَلِكَ  
الْمُنَافِقُ لِأَهْنَأَهُ بِقَتْلِهِ وَ مَصِيرِهِ إِلَى ذَلِكَ الْخِزْيِ وَ الْإِنْتِقَامِ، فَقَالَ أَمِيرُ  
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حُدَيْفَةُ تَذَكَّرُ الْيَوْمَ الَّذِي دَخَلْتَ فِيهِ عَلَى رَسُولِ

اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا وَسِبْطَاهُ نَأْكُلُ مَعَهُ؟ فَذَلِكَ عَلَيَّ فَضْلُ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي دَخَلْتُ فِيهِ عَلَيْهِ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ وَاللَّهُ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي أَقْرَأَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ عُيُونُ أَوْلَادِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِنِّي لَأَعْرِفُ لِهَذَا الْيَوْمِ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ اسْمًا.

قَالَ حُدَيْفَةُ: فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ تُسَمِعَنِي أَسْمَاءَ هَذَا الْيَوْمِ التَّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حُدَيْفَةُ هَذَا يَوْمُ الْإِسْتِرَاحَةِ، وَ يَوْمُ تَنْفِيسِ الْهَمِّ وَ الْكَرْبِ، وَ الْعَدِيرِ الثَّانِي، وَ يَوْمُ تَحْطِيطِ الْأَوْزَارِ، وَ يَوْمُ الْحَبْوَةِ وَ يَوْمُ رَفْعِ الْقَلَمِ، وَ يَوْمُ الْهُدَى، وَ يَوْمُ الْعَقِيقَةِ، وَ يَوْمُ الْبَرَكَةِ، وَ يَوْمُ النَّزَاتِ وَ عِيدِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ، وَ يَوْمُ يُسْتَجَابُ فِيهِ الدَّعَوَاتُ، وَ يَوْمُ الْمُوقِفِ الْأَعْظَمِ، وَ يَوْمُ التَّوَلِيَةِ وَ يَوْمُ الشَّرْطِ، وَ يَوْمُ نَزْعِ الْأَسْوَارِ [السَّوَادِ]، وَ يَوْمُ نَدَامَةِ الظَّالِمِينَ، وَ يَوْمُ انْكِسَارِ أَعْدَاءِ الشَّيْعَةِ وَ يَوْمُ نَفْيِ الْهَمُومِ، وَ يَوْمُ الْفَتْحِ، وَ يَوْمُ الْعَرْضِ، وَ يَوْمُ الْقُدْرَةِ، وَ يَوْمُ التَّصْفِيحِ، وَ يَوْمُ فَرَحِ الشَّيْعَةِ، وَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ، وَ يَوْمُ الْإِنَابَةِ، وَ يَوْمُ الزَّكَاةِ الْعُظْمَى، وَ يَوْمُ الْفِطْرِ الثَّانِي، وَ يَوْمُ سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ يَوْمُ التَّجَرُّعِ بِالرَّيْقِ، وَ يَوْمُ الرِّضَا، وَ عِيدِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ يَوْمُ ظَفَرَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ، وَ يَوْمُ قَبْلِ اللَّهِ أَعْمَالَ الشَّيْعَةِ، وَ يَوْمُ تَقْدِيمِ الصَّدَقَةِ، وَ يَوْمُ طَلَبِ الرِّيَادَةِ، وَ يَوْمُ قَتْلِ الْمُنَافِقِ، وَ يَوْمُ الْوَقْفِ الْمَعْلُومِ وَ يَوْمُ سُرُورِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ يَوْمُ الْمَشْهُودِ، وَ يَوْمُ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ، وَ يَوْمُ هَذْمِ الصَّلَالَةِ، وَ يَوْمُ النَّيْلَةِ، وَ يَوْمُ الشَّهَادَةِ، وَ يَوْمُ التَّجَاوُزِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ يَوْمُ الْمُسْتَطَابِ، وَ يَوْمُ ذَهَابِ سُلْطَانِ الْمُنَافِقِ، وَ يَوْمُ التَّسْهِيدِ وَ يَوْمُ يَسْتَرِيحُ فِيهِ الْمُؤْمِنُونَ وَ يَوْمُ الْمُبَاهَلَةِ، وَ يَوْمُ الْمَفَاخِرَةِ، وَ يَوْمُ قَبُولِ الْأَعْمَالِ، وَ يَوْمُ النَحِيلِ، وَ يَوْمُ النَحِيلَةِ، وَ يَوْمُ الشُّكْرِ، وَ يَوْمُ نُصْرَةِ

المُظْلُوم، وَ يَوْمُ الرِّيَازَةِ، وَ يَوْمُ التَّوَدُّدِ، وَ يَوْمُ النَحِيبِ [التَّحْبُوبِ]، وَ يَوْمُ  
الْوُصُولِ، وَ يَوْمُ الْبَرَكَةِ، وَ يَوْمُ كَشْفِ الْبِدَعِ، وَ يَوْمُ الرُّهْدِ فِي الْكَبَائِرِ، وَ يَوْمُ  
الْمُنَادِي، وَ يَوْمُ الْمَوْعِظَةِ، وَ يَوْمُ الْعِبَادَةِ، وَ يَوْمُ الْإِسْلَامِ.

قَالَ حُدَيْفَةُ: فَقُمْتُ مِنْ عِنْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي:  
لَوْ لَمْ أُدْرِكْ مِنْ أَفْعَالِ الْخَيْرِ مَا أَرْجُو بِهِ الثَّوَابَ إِلَّا حُبَّ هَذَا الْيَوْمِ، لَكَانَ  
مُنَايَ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْعَلَا الْهَمْدَانِيُّ وَ يَحْيَى بْنُ جَرِيحٍ، فَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا  
نُقْبَلُ رَأْسَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ وَ قُلْنَا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَا قَبَضْنَا حَتَّى شَرَفْنَا  
بِفَضْلِ هَذَا الْيَوْمِ الْمُبَارَكِ، وَ انْصَرَفْنَا مِنْ عِنْدِهِ، وَ عَيْدُنَا فِيهِ، فَهُوَ عِيدُ  
الشُّعْبَةِ<sup>١</sup>.

و قال صاحب كتاب «زوائد الفوائد»: كتبت هذا الحديث عن خط علي بن  
محمد طي رحمته، و وجدت في الكتب الأخرى التي تتبعت فيها هذا الحديث  
عدة أحاديث و روايات أخرى موافقة، فاعتمدت عليها، و حري بالشعبة أن  
يعظموا هذا اليوم و يظهروا فيه السرور و الفرح.

وَ قَالَ الشَّيْخُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُفَعَمِيُّ فِي كِتَابِ «الْمِصْبَاحِ»: إِنَّ صَاحِبَ  
كِتَابِ «مَسَارِّ الشُّعْبَةِ» رَوَى أَنَّ مَنْ أَنْفَقَ فِي يَوْمِ التَّاسِعِ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ شَيْئاً  
عَفَرَ اللَّهُ تَعَالَى دُنُوبَهُ، وَ يَسْتَحَبُّ فِي هَذَا الْيَوْمِ إِطْعَامَ الْإِخْوَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِدْخَالَ  
السَّرُورِ عَلَيْهِمْ، وَ التَّوَسُّعَةَ عَلَى الْعِيَالِ وَ الْآخَرِينَ وَ لِبَسِ الْمَلَابِسِ الْجَدِيدَةِ وَ  
شَكَرَ اللَّهَ تَعَالَى وَ عِبَادَتَهُ. وَ هَذَا يَوْمُ زَوَالِ الْهَمِّ وَ لَيْسَ يَوْمُ الصِّيَامِ.

يقول المؤلف: اتضح من نقل هذا الشيخ الجليل فضل هذا اليوم و وقوع  
هذه القضية المباركة فيه حيث وردت في ذلك أحاديث كثيرة، و كان ذلك

مشهوراً لدى الشيعة في الأعصار السابقة، و لم ترد- بنظر هذا القاصر- رواية بخلاف ذلك، و إن اتفاق مؤرخي العامة لا يصلح معارضا للأحاديث المعتمدة، و لو أن أحدا استبعد أن تكون مثل هذه الواقعة العظيمة التي صارت سببا لحزن فريق و سرور فريق آخر من الناس، غير مضبوطة، و مختلف فيها، لقليل في جوابه: إن هذه الواقعة ليست بأعظم من وفاة الرسول ﷺ و استشهاد علي عليه السلام و في كل من واقعتي وفاة الرسول و استشهاد الإمام خلاف بين الخاصة و العامة، و اتفق العامة في الأولى على خلاف مختار الشيعة. و إذا قيل إن الباعث على افتراءهم ليس موجودا هنا، نقول في الجواب: إن الشبهة جارية في كلا الموضوعين، و هي هنا أقوى، إذ ربما أخفى العامة ذلك من أجل رفع شماتة الشيعة.

و على أي حال، فحيث إن مدار علماء العامة و الخاصة على التمسك بالأحاديث الضعيفة في المستحبات (قاعدة التسامح في أدلة السنن) بناء على الأحاديث الصحيحة المنقولة عن أئمة أهل البيت عليهم السلام من أن من بلغه ثواب من الله على عمل و أدى ذلك العمل رجاء لنيل ذلك الثواب، فإن ذلك الثواب يعطاه، و إن لم يكن الأمر كما بلغه. إذن فلو أن أحدا قام بأعمال هذا اليوم مما ورد نوعها من الشارع و لم تكن مخالفة للآيات و الأخبار، فلا بأس بذلك و سوف يكون مستحقا للثواب. و قال بعض إن في هذا اليوم انتقل عمر بن سعد عليه اللعنة إلى سقر، فإذا كان الأمر كذلك فذلك أيضا كاف لشرافته.<sup>۱</sup>

### ترجمه حدیث

«محمد بن ابی العلاء همدانی» و «یحیی بن محمد بن جریح بغدادی» که روزی ما منازعه کردیم در باب قتل عمر بن الخطاب و رفتیم در شهر قم به نزد «احمد بن اسحاق قمی» که از خواص اصحاب حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری (علیهما السلام) بود و به خدمت حضرت صاحب الامر (علیه السلام) نیز رسیده بود و چون در را کوبیدیم دختر عراقیه (عراقی) بیرون آمد و احوال احمد را از او پرسیدیم.

گفت: او امروز مشغول اعمال عید است و آن روز نهم ماه ربیع الاول بود.

گفتیم: سبحان الله! عیده‌های مؤمنان چهارتاست: (عید فطر، عید اضحی، عید غدیر و روز جمعه).

آن دختر گفت که: احمد بن اسحاق از حضرت امام علی النقی (علیه السلام) روایت می‌کند که امروز روز عید است و بهترین عیده‌ها نزد اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان ایشان.

ما گفتیم که رخصت بطلب تا به نزد او رویم. چون آن دختر او را خبر کرد، بیرون آمد به سوی ما و لنگی بسته بود و عبائی بر خود پیچیده بود و بوی مشک از او ساطع بود. ما گفتیم: که این چه حالت است که در تو مشاهده می‌کنیم؟

گفت: الحال از غسل عید فارغ شده‌ام.

گفتیم: مگر امروز عید است؟

گفت: بلی، و ما را به خانه خود در آورد و بر روی کرسی نشاند و گفت: روزی با جمعی از برادران خود به نزد مولای خود حضرت امام حسن

عسکری علیه السلام رفتیم و در (سرّ من رای) در مثل این روز که شما به نزد ما آمده‌اید چون رخصت یافتیم و به خدمت آن حضرت رسیدیم دیدیم که حضرت مجلس خود را آراسته و مجمره‌ای در پیش خود گذاشته است و به دست مبارک خود عود در آن مجمره می‌اندازد و مجلس خود را مزین گردانیده است و بر غلامان و خدمتکاران خود جامه‌های فاخر پوشانیده است.

گفتیم: یابن رسول الله! پدران و مادران ما فدای تو باد! آیا از برای اهل بیت علیهم السلام، امروز فرجی تازه رو داده است؟

حضرت فرمود که: «کدام روز حرمتش از این روز نزد اهل بیت علیهم السلام عظیم‌تر است؟ به درستی که خبر داد مرا پدرم علیه السلام که حذیفه بن یمان در روز نهم ماه ربیع الاول داخل شد بر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله».

حذیفه گفت که: دیدم امیر المؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را که با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله طعام تناول می‌نمودند و آن حضرت بر روی ایشان تبسم می‌نمود و با امام حسن و امام حسین علیهم السلام می‌گفت: بخورید، گوارا باد از برای شما برکت و سعادت این روز! به درستی که این روزی است که حق تعالی هلاک می‌کند در این روز دشمن خود و دشمن جد شما را و مستجاب می‌گرداند در این روز دعای مادر شما را.

بخورید که این روزی است که حق تعالی در این روز قبول می‌کند اعمال شیعیان و محبان شما را.

بخورید که این روزی است که ظاهر می‌شود راستی گفته خدا که می‌فرماید:

«فَتِلْكَ يُبُوئُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا ؛ این است خانه‌های ایشان که خالی گردیده است به سبب ستم‌های ایشان»<sup>۱</sup>.

بخورید که این روزی است که شکسته می‌شود در این روز شوکت دشمن جد شما و یاری کننده دشمن شما.

بخورید که این روزی است که در این روز هلاک می‌شود فرعون اهل بیت من (علیهم‌السلام) و ستم کننده بر ایشان و غضب کننده حق ایشان!

بخورید که این روزی است که حق تعالی عمل‌های دشمنان شما را باطل و هبا (گرد و غبار را گویند که در هوا بلند می‌شود) می‌گرداند!

حذیفه گفت که: من گفتم: یا رسول الله! آیا در میان امت تو کسی خواهد بود که هتک حرمت‌ها نماید؟

حضرت فرمود که : ای حذیفه! بتی از منافقان برایشان سر کرده خواهد شد و دعوی ریاست در میان ایشان خواهد کرد و مردم را به سوی خود دعوت خواهد نمود و تازیانه ظلم و ستم را بر دوش خواهد گرفت و مردم را از راه خدا منع خواهد کرد و کتاب خدا را تحریف خواهد نمود و سنت مرا تغییر خواهد داد و میراث فرزندان مرا متصرف خواهد شد، و خود را پیشوای مردم خواهد خواند و زیادتی بر وصی من علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) خواهد کرد، و مال‌های خدا را به ناحق بر خود حلال خواهد کرد، و در غیر طاعت خدا صرف خواهد کرد، و مرا و برادر من و وزیر من علی (علیه‌السلام) را به دروغ نسبت خواهد داد، و دختر مرا از حق محروم خواهد گردانید، پس دختر من او را نفرین خواهد کرد ، و حق تعالی نفرین او را در این روز مستجاب خواهد گردانید.



حذیفه گفت: یا رسول الله! چرا او را دعا نمی‌کنی که حق تعالی او را در حیات تو هلاک گرداند؟

حضرت فرمود که: ای حذیفه! دوست نمی‌دارم که جرات کنم بر قضای خدا و از او طلب کنم تغییر امری را که در علم او گذشته است و لیکن از حق تعالی سؤال کردم که فضیلت دهد آن روزی را که در آن روز، او به جهنم می‌رود بر سایر روزها، تا آنکه احترام آن روز سنتی گردید در میان دوستان من و شیعیان اهل بیت من، پس حق تعالی وحی کرد به سوی من که: «ای محمد! در علم سابق من گذشته است که در یابد تو را و اهل بیت تو را محنت‌ها و بلاهای دنیا و ستم‌های منافقان و غصب‌کنندگان از بندگان من و آن منافقان که تو خیر خواهی ایشان کردی و با تو خیانت کردند و تو با ایشان راستی و ایشان با تو مکر کردند، و تو با ایشان صادق بودی، و ایشان دشمنی تو را به دل گرفتند و تو ایشان را خوشنود گردانیدی و ایشان تو را تکذیب کردند، و تو ایشان را برگزیدی، و ایشان تو را در بلیّه گذاشتند. سوگند یاد می‌کنم به حول و قوت و پادشاهی خود، که البته بگشایم بر روح کسی که غصب کند حق علی (علیه السلام) را که وصی تو است، بعد از تو، هزار در از پست‌ترین طبقه‌های جهنم که آن را فیلوق می‌گویند، و او را در قعر جهنم جای دهم، که شیطان از مرتبه خود بر او مشرف شود و او را لعنت کند، و آن منافق را در قیامت عبرتی گردانم برای فرعون‌ها، که در زمان پیغمبران دیگر بوده‌اند، و برای سایر دشمنان دین و ایشان را و دوستان ایشان را به سوی جهنم برم، با دیده‌های کبود و روی‌های ترش، با نهایت مذلت و خواری و پشیمانی، و ایشان را ادا ابا در عذاب خود بدارم.

ای محمد! نمی‌رسد علی علیه السلام به منزلت تو، مگر به آنچه می‌رسد به او از بلاها توسط فرعون او، و غصب کننده حق او که جرات می‌کند بر من و کلام مرا بدل می‌ند، و شرك به من می‌آورد و مردم را منع می‌کند از راه رضای من، و گوساله از برای امت تو بر پا می‌کند که آن ابوبکر است و کافر می‌شود به من در عرش و عظمت و جلال من، بدرستی که من امر کرده‌ام ملائکه هفت آسمان خود را، که برای شیعیان و محبان دین شما که عید کنند آن روزی را که آن ملعون کشته می‌شود. و امر کرده‌ام ایشان را که کرسی کرامت مرا نصب کنند در برابر بیت المعمور و ثنا کنند بر من و طلب آموزش نمایند برای شیعیان و محبان شما از فرزندان آدم، و امر کرده‌ام ملائکه نویسندۀ اعمال را که از این روز تا سه روز قلم از مردم بردارند و نویسند گناهان ایشان را، برای کرامت تو و وصی تو.

ای محمد! این روز را عیدی گردانیدم برای تو و اهل بیت تو، و برای هر که تابع ایشان باشد از مؤمنان و شیعیان و سوگند یاد می‌کنم بر خود و عزت و جلال خود و علو منزلت و مکان خود، که عطا کنم کسی را که عید کند این روز را از برای من، ثواب آنها که به دور عرش احاطه کرده‌اند، و قبول کنم شفاعت او را در حق خویشان او و زیاد کنم مال او را که گشادگی دهد بر خود و عیال خود در این روز و هر سال در این روز، صد هزار کس از موالیان و شیعیان شما را از آتش جهنم آزاد گردانم، و اعمال ایشان را قبول کنم و گناهان ایشان را بیامرزم».

حذیفه گفت که: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خاست و به خانه ام سلمه رفت و من برگشتم و صاحب یقین بودم در کفر دومی تا آنکه بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم که او چه فتنه‌ها برانگیخت. و (کفر اصلی خود را اظهار

نمود و از دین برگشت و دامان بی حیایی و وقاحت برای عصب امامت و خلافت بر زد و قرآن را تحریف کرد و آتش در خانه وحی و رسالت زد و بدعت‌ها در دین خدا پیدا کرد و ملت پیغمبر را تغییر داد و سنت آن حضرت را بدل کرد و شهادت حضرت علی (علیه السلام) را رد کرد و فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به دروغ نسبت داد و فدک را غصب کرد و یهود و نصاری و مجوس را از خود راضی کرد و نور دیده مصطفی را به خشم آورد و رضا جوئی اهل بیت رسالت (علیهم السلام) نکرد و جمیع سنت‌های رسول را بر طرف کرد و تدبیر کشتن امیر المؤمنین کرد و جور و ستم را در میان مردم علانیه کرد و هر چه خدا حلال کرده بود حرام کرد و هر چه خدا حرام کرده بود حلال کرد و حکم کرد که از پوست شتر دینار و درهم بسازند و خرج کنند و در بر و رو و شکم فاطمه زهرا (علیها السلام) زد و بر منبر حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) به غصب و جور بالا رفت و بر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) افترا بست، و با آن حضرت معارضه کرد و رای آن حضرت را به سفاهت نسبت داد).

حذیفه گفت که: پس حق تعالی دعای برگزیده خود و دختر پیغمبر خود را در حق آن منافق مستجاب گردانید و قتل او را بر دست کشنده او (صلی الله علیه و آله) جاری ساخت.

پس رفتم به خدمت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) که آن حضرت را تهنیت و مبارک باد بگویم به اینکه آن منافق کشته شد و به عذاب حق تعالی واصل گردید، چون حضرت مرا دید فرمود:

«ای حذیفه! آیا در خاطر داری آن روز را که آمدی به نزد سید من رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و من دو سبط او حسن و حسین (علیهم السلام) نزد او نشسته بودیم و با او طعام می‌خوردیم پس تو را دلالت کردند بر فضیلت این روز؟»

گفتم: بلی، ای برادر رسول خدا ﷺ!

حضرت فرمود: «به خدا سوگند که این روز است که حق تعالی در آن دیده رسول الله ﷺ را روشن گردانید و من برای این روز هفتاد و دو نام می دانم».

حذیفه گفت: یا امیرالمؤمنین! می خواهم که آن نام ها را از تو بشنوم.

حضرت فرمود که:

«این روز، روز استراحت است که مؤمنان از شر آن منافق امان یافتند، و روز زائل شدن کرب و غم است، و روز غدیر ثانی است، و روز تخفیف گناهان شیعیان است، و روز اختیار نیکویی است برای مؤمنان، و روز برداشتن قلم از شیعیان است، و روز در هم شکستن بنای کفر و عداوت است (بنیان کینه و عداوت است)، و روز برکت است و روز طلب خون های مؤمنان است، و روز عید بزرگ خداست، و روز مستجاب شدن دعاست، و روز موقف اعظم است. و روزی وفای به عهد است، و روز شرط است، و روز کندن جامه سیاه است، و روز ندامت ظالم است، و روز شکسته شدن شوکت مخالفان است، و روز نفی هموم است، و روز فتح است، و روز عرض اعمال آن کافر است، و روز ظهور قدرت خداست، و روز عفو از گناه شیعیان است، و روز فرح ایشان است، و روز توبه است، و روز انابه است به سوی حق تعالی، و روز زکات بزرگ است، و روز فطر دوم است، و روز اندوه یاغیان است، و روز گره شدن آب دهان در گلوی مخالفان است، و روز خشنودی مؤمنان است، و روز عید اهل بیت (علیهم السلام) است، و روز ظفر یافتن بنی اسرائیل بر فرعون است، و روز مقبول شدن اعمال شیعیان است. و روز پیش فرستادن تصدقات است، و روز زیادتی ثوبات است، و روز قتل منافق

است، و روز وقت معلوم است و روز سرور اهل بیت (علیهم السلام) است، و روز شهود است، و روز قهر بر دشمن است، و روز خراب شدن بنیان ضلالت است، و روزی است که ظالم انگشت ندامت به دندان می‌گیرد، و روز تنبّه است، و روز شرف است، و روز خنك شدن دل‌های مؤمنان است، و روز شهادت است، و روز در گذشتن از گناه مؤمنان است، و روز تازگی بوستان اهل ایمان است، و روز شیرینی کام ایشان است، و روز خوشی دل‌های مؤمنان است، و روز بر طرف شدن پادشاهی منافقان است، و روز توفیق اهل ایمان است، و روز رهایی مؤمنان از شر کافران است، و روز مظاهره است، و روز مفاخره است، و روز قبول اعمال است، و روز تبجیل و تعظیم است، و روز نحله و عطا است، و روز شکر حق تعالی است، و روز یاری مظلومان است، و روز زیارت کردن مؤمنان است، و روز محبت کردن ایشان است، و روز رسیدن به رحمت‌های الهی است، و روز پاک گردانیدن اعمال است، و روز فاش کردن رازهاست، و روز بر طرف شدن بدعت‌هاست، و روز ترك گناهان کبیره است، و روز ندا کردن به حق است، و روز عبادت است، و روز موعظه و نصیحت است، و روز انقیاد پیشوایان دین است.»

حذیفه گفت: پس از خدمت امیر المؤمنین (علیه السلام) بر خواستم و گفتم: اگر در نیابم از افعال خیر و آنچه امید ثواب از آن دارم، مگر محب این روز و دانستن فضیلت این روز را، هر آینه منتهای آرزوی من خواهد بود.

پس محمد و یحیی راویان حدیث گفتند: چون این حدیث را از احمد بن اسحاق شنیدیم هر يك بر خواستیم و سر او را بوسیدیم و گفتیم: حمد و شکر می‌کنیم خداوندی را که بر انگیخت تو را از برای ما تا آن که فضیلت

این روز را به ما رسانیدی، پس به خانه های خود برگشتیم و این روز را عید کردیم.<sup>۱</sup>

صاحب کتاب زوائد الفوائد گفته است که: این حدیث را از خط ( علی بن محمد بن طی رضی الله عنه ) نوشتم و در کتب دیگر تتبع کردم، چندین روایت دیگر موافق این یافته‌ام، پس اعتماد بر این روایات نمودم و سزاوار است شیعیان را که این روز را تعظیم نمایند و اظهار سرور و شادی در این روز بکنند.<sup>۲</sup>

---

۱ . تاریخ قتل عمر بن الخطّاب ، تالیف علامه مجلسی، صص ۷ تا ۵۰ ؛ زاد المعاد، علامه مجلسی، باب هشتم، فضیلت روز نهم ربیع الاول، زوائد الفوائد علی بن علی بن طاووس، باب ربیع الاول، و بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۲۰  
۲ . تاریخ قتل عمر بن الخطّاب، علامه مجلسی، ص ۵۱.

## منابع و مآخذ

### قرآن کریم

- ارشاد القلوب، ابومحمدحسن بن محمددیلمی، انتشارات شریف الرضی، قم.
- اسدالغابه، ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شعبانی، معروف به ابن اثیر، نشر داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- اسرار الامامه، حسن بن علی بن محمد طبری معروف به عمادالدین طبری، نشر مؤسسه الطبع التابۀ للآستانه الرضویه.
- آسیاب تبری، سید مجتبی عصیری، قم، ۱۳۸۳ ش.
- بحار الانوار، محمدباقر بن محمدتقی، نشر مؤسسه الوفا، بیروت.
- البدایه و النهایه، اسماعیل بن کثیر، نشر داراحیاء التراث العربی بیروت.
- بیت الاحزان، عباس بن محمدرضا معروف به شیخ عباس قمی.
- تاریخ المدینه، عمر بن شبه النمیری، معروف به نمیری، تحقیق فهیم محمد شلتوت.
- تاریخ مدینه دمشق، علی بن الحسن به هبة الله معروف به ابن عساکر، نشر دارالفکر.
- تاریخ طبری، ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید طبری، نشر مؤسسه الاعلمی بیروت.
- تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، معروف به یعقوبی، نشر دار صادر، بیروت.
- تذکره امامزاده آقا علی عباس و بابا شجاع الدین
- الثقات، محمدبن حبان، معروف به ابن حبان، نشر دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد هند.
- حکمت عیدالزهراء (ع)، حیوة الحیوان، دمیری،
- زاد المعاد، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
- شفاء الصدور، میرزا ابوالفضل تهرانی.
- صحیح ابن حبان، محمد بن حبان معروف به ابن حبان، نشر مؤسسه الرساله.
- صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، نشر دارالفکر، بیروت.
- الطبقات الکبری، محمد بن سعد بن منیع زهری، معروف به ابن سعد، نشر دارصادر، بیروت.

العدد القويہ، علی بن یوسف حلّی، نشر مکتبة المرعشی، قم.  
عیون الاخبار، عبدالله بن مسلم بن قتیبہ، معروف بہ ابن قتیبہ.  
الغدیر، عبدالحسین بن احمد امینی نجفی، نشر دارالکتب العربی، بیروت.  
فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، معروف  
بہ ابن حجر، نشر دارالمعرفة للطباعة و النشر.  
الفتوح، احمد بن اعثم کوفی، نشر حیدرآباد الدکن ہند.  
فصل الخطاب فی تاریخ قتل عمر بن خطاب، شیخ ابوالحسین انصاری، نسخہ اُفست.  
کامل بہایی، حسن بن علی بن محمد طبری، معروف بہ عمادالدین طبری، نشر  
مرتضوی ایران.  
المحلّی بالآثار، ابومحمد علی بن احمد بن سعید معروف بہ ابن حزم اندلسی، نشر  
دارالکتب العلمیہ بیروت.  
المحتضر، حسن بن سلیمان حلّی، نشر مطبعة حیدریہ، نجف اشرف.  
مدینہ المعاجز، سید ہاشم بحرانی، نشر مؤسسۃ معارف الاسلامیہ قم.  
مستدرک سفینہ البحار، شیخ عل ینمازی، نشر مؤسسۃ نشر الاسلامی.  
مسند ابی یعلی، احمد بن علی تمیمی، نشر دارالمأمون للتراث.  
مشارك الانوار الیقین، حافظ رجب برسی.  
المصنف، عبدالرزاق الصنعانی، نشر المجلسی العلمی.  
موارد الظمآن، علی بن ابی بکر ہیثمی، نشر دارالکتب العلمیہ بیروت.  
ناسخ التواریخ، مرحوم سپهر.  
نیل الاوطار من احادیث سیدالاخیار، محمد بن علی بن محمد شوکانی، نشر  
دارالجبل بیروت.  
الهدایہ الکبری، خصیبی.